

# گفت و شنود

سخنان

جناب علی نخبوانی

در مرکز مطالعات بهائی آکوتو - ایتالیا

اوت ۱۹۹۹

ترجمه

دکتر منوچهر سلمان پور



عصر جدید

نمونه چاپ و نشر کتاب

دارمشتات - آلمان

## مقدمه

در تابستان سال ۱۹۹۲ میلادی جناب علی الله نخجوانی علیه بهاء الله که در آن ایام در بیت العدل اعظم الهی به خدمت قائم بودند در مدرسه تابستانه آکوتو (ایتالیا) به سؤالات مختلفه حاضران مشروحاً به انگلیسی جواب دادند. محفل مقدس ملی بهائیان ایتالیا بیانات ایشان را در جزوه ای طبع و منتشر ساخت. از آنجا که گفتگوی جناب نخجوانی حائز اهمیت فراوان بود به ترجمه آن به زبان فارسی اقدام گردید تا دوستان عزیز فارسی زبان به آسانی از متون و مفاهیم بیانات ایشان آگاه گردند و استفاده کامل برند. مترجم

گفت و شنود

سخنان جناب علی نخجوانی (به انگلیسی)

در مرکز مطالعات بهائی آکوتو - ایتالیا

ترجمه: دکتر منوچهر سلمان پور

ناشر: مؤسسه عصر جدید - دارمشتات - آلمان

۱۶۰ بدیع - ۱۳۸۲ شمسی - ۲۰۰۳ میلادی

یاران عزیز به راستی نمودند چگونه مراتب شکرانه و مسرت قلبیه خود را به آستان جمال اقدس ابهی معروض دارم که امکان سفر به کشور ایتالیا برای این جانب فراهم گردید. جامعه بهائی ایتالیا نه فقط حائز معروفیت جهانی است بلکه مورد تکریم و تحسین عالمیان نیز می باشد. مولای توانا حضرت ولی امرالله زمانیکه اراده فرمودند ساختمان مقام اعلی را آغاز فرمایند سنگهای آن بنای عظیم را از کشور ایتالیا اختیار نمودند و قبلاً نیز پس از صعود حضرت ورقه علیا در سال ۱۹۳۲ ممرهای مقام مبارک معزی الیها را از کشور ایتالیا ابتیاع فرمودند و همچنین زمانیکه اراده فرمودند رمسین مطهر ورقه زکیه مبارکه آسیه خانم، ام حضرت عبدالبهاء، و غصن اطهر به جبل کرمل منتقل گردد، سنگهای لازم از ایتالیا سفارش داده شد. حضرت ولی عزیز امرالله در یکی از توابع مبارکه خطاب به جامعه بهائیان ایتالیا می فرمایند که اختیار احجار مقام مبارک حضرت نقطه اولی از آن کشور باعث نزول برکات سماویه برای ملت ایتالیاست. حتی قبل از وقوع این وقایع، و در ایام حضرت عبدالبهاء، کشتی سدربیک که حامل مرکز میثاق بها از اقلیم مصر به اروپا بود در بندر ناپل لنگر انداخت. اگر به خاطر آوری کشتی حامل جمال مبارک که از ادرنه عازم ارض اقدس بود در نخستین مرحله سفر در سواحل قطر مصر توقف نمود و حضرت ولی امرالله در شرح و توصیف توقف حضرت احدیه در بنادر پورت سعید و اسکندریه می فرمایند که گرچه محبوب عالم از عرصه کشتی به ارض مصر نزول اجلال فرمودند ولکن نفس توقف کشتی در سواحل آن اقلیم موجب نهایت فخر و مباهات از برای جامعه بهائیان مصر می باشد.

افتخار دیگری که شامل حال جامعه ایتالیا گردید انتصاب جناب دکتر یوگو جاکری که از سلاله ایتالیایی است به عضویت نخستین گروه از عصبه اولیه ایادی امرالله می باشد و همچنین افتخار دیگری که مولای توانا نصیب جامعه بهائیان ایتالیا فرمودند آن بود که قبل از شروع نقشه جهاد کبیر اکبر، از جامعه بهائیان سویس و ایتالیا سریعاً دعوت فرمودند تا محفل روحانی ملی منطقه ای مشترکاً تشکیل دهند که دوازدهمین محفل روحانی ملی بهائیان عالم محسوب گشت و پس از اعلان نقشه جهاد کبیر اکبر، اهداف آن مشروع جلیل را فیما بین جوامع دوازده گانه عالم تقسیم نمودند. امیدوارم در جلسات آینده در این دوره فرصتی به دست آید تا فقراتی چند از توابع مبارکه حضرت ولی عزیز امرالله را

زیارت نمایم که متضمن شرح و توصیف صفات بارزه اجبای ایتالیاست. در این جمع نورانی آنانکه ایتالیایی تبار می باشند سزاوار است که دست شکرانه به آستان قدس حضرت بهاءالله بلند نمایند که ایتالیایی هستند و بقیه ما که ایتالیایی نیستیم باید عتبه مبارکه اش را حامد و شاکر باشیم که در کشور شما هستیم و شائق خدمت به شما و مشارکت با شما در عبودیت آستانش می باشیم.

مهر و محبت شما نسبت به این عبد خارج از حد احصاست. برادر عزیز و نازنین ما جناب سهراب یوسفیان مطالبی در باره عائله این عبد عنوان فرمودند ولی این مطالب به عائله این جانب مربوط بود نه به شخص حقیر. آنچه این عبد کرده است قابل ذکر نیست. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه مثل کاغذ را بیان می فرمایند که کاغذ از درخت به دست می آید و درخت در جنگل می روید پس کاغذ از جنگل است. بنابراین کاغذ فی حد ذاته ناچیز است ولی وقتی چیزی بر آن نگاشته شد و در حقیقت چونکه با امر الهی ارتباط پیدا کرد، یعنی کلمه الله بر آن نوشته شد، آن وقت بغتاً حائز اهمّیت خاصی می شود. من می دانم مهر و محبت شما برای خاطر من نیست بلکه راجع به ارض اقدس، مرکز عالم بهائی و عتبات مقدسه مبارکه است. آری، این قطعه کاغذ از آن مقامات متبرکه علیا به جمع شما پیوسته است.

میخواهم حکایتی را که خود شنیده ام برای شما بازگو نمایم. گویا در ایتالیا اتفاق افتاده و شاید شما قبلاً آن را شنیده باشید. در یکی از روستاهای نزدیک شهر رُم، مرد بیسواد سالخورده ای می زیست که هرگز شهر رم را ندیده بود. همیشه در روستای خود باقی مانده بود و مردم می گفتند این ده ما هیچ است! تو برو به شهر رُم آنجا کلیسا می بینی، کاتدرال می بینی، هزار چیز دیگر می بینی !! روستایی جواب می داد، لازم نیست، همه آن چیزها اینجا هست. بالاخره یک روز تصمیم گرفت سفری به رم بکند. روز عظیمی بود. سوار اتوبوس شد و عازم رم گشت و رهسپار یکی از کلیساهای بزرگ آن شهر شد. پس از مراجعت، مردم به ملاقاتش شتافتند و زبان به تبریک گشودند و جویاشدند که سفر چگونه بوده؟ مرد سالخورده جواب داد "اتفاق عجیبی رخ داد. هنگام وقوف در کلیسیا مشاهده نمودم که مردم پشت سر هم ایستاده بودند و یک یک به من نزدیک شده به احترام تعظیم می نمودند و من بالاچار کلاه را به ادای احترام از سر برداشته و تشکر می نمودم. یکی که می رفت

دیگری به سوی من می آمد و این عمل مرتباً تکرار می شد. گمان می کنم علتش آن بود که آنها شنیده بودند من اولین بار است پس از سالها به رم سفر کرده ام این است که به کمال سرور نزد من می آمدند تا بیان شکرانه نمایند". روستاییان دریافتند که این ماجرا امکان ناپذیر است و باید اتفاق دیگری رخ داده باشد لذا از او جویا شدند کجا در کلیسا ایستاده بوده و در جواب اظهار نمود که حین ورود به کلیسا، ستونی در دست راست قرار دارد، من درست پهلوی آن ستون ایستاده بودم. اهل روستا متوجه شدند که بالای آن ستون مجسمه حضرت مریم قرار داشته که طفل نازنین خود، حضرت عیسی را در آغوش نگه داشته است. مردم ادای احترام به حضرت مریم و حضرت عیسی می کرده اند و او گمان می نموده احترامات نسبت به اوست. به او گفتند ای نادان تو جاهل بودی. تعظیم و تکریم از برای حضرت مریم بود!! حال محبت و احترامی که شما به این جانب ابراز می فرمایید ارتباطی به شخص حقیر ندارد بلکه مربوط به آن است که کجا ایستاده ام.

در خاتمه کلام باید بگویم وقتی به حضور حضرت امة البهاء روحیه خانم اظهار داشتم که عازم مدرسه تابستانه در آکو تو می باشم فرمودند مراتب محبت خاصه و موفوره ایشان را به جمیع شما ابلاغ نمایم.

## سؤال اول

مقصود حضرت بهاءالله از بیان "لیس منی" چیست؟

**جواب:** ترجمه این بیان جمال اقدس ابهی به زبان های مختلفه صعب و دشوار است. نمیدانم آن را به ایتالیایی چگونه ترجمه کرده اند. اصل این بیان برای آنانکه به زبان فارسی و عربی آشنایی دارند "لیس منی" است که حضرت ولی امرالله به انگلیسی می فرمایند "He is not of Me" (او از من نیست) حال راجع به مطلبی که در کتاب اقدس نازل شده است جمال مبارک می فرمایند هر فردی که افیون استعمال نماید "إنه لیس منی". وقتی از محضر مبارک حضرت ولی امرالله در باره نحوه مجازات نفوسی که به افیون معتادند استفسار شد، فرمودند "انفصال اداری" یعنی محرومیت از ابداء رأی و مشارکت در فعالیتهای تشکیلاتی. از ساحت انور نیز سؤال شد آیا تدفین مُنْصَلین یا مطرودین اداری در گلستان جاوید مُجاز است؟ فرمودند "بلی". حال نظر شخصی این جانب آن است که وقتی جمال مبارک می فرمایند "إنه لیس منی" محتملاً مفهوم آن این است که او به جامعه بهائی تعلق ندارد.

## سؤال دوم

چرا با آنکه حُبّ جمال مبارک در قلوب ماست موفق نمیشویم جمیع اوامر و احکام الهیه را اجرا نماییم و چگونه می توان بر این مشکل فائق شد؟

**جواب:** شرح این مطلب نیازمند وقت است بنابراین رجا دارم کمی صبور و شکبیا باشید. حُبّ با ایمان تفاوت دارد. پس از شناسایی جمالقدم شما ذیل ورقه اظهارنامه ای را امضاء می نمایید که متضمن اعتراف شما به حضرت بهاءالله و حضرت رب اعلی و حضرت عبدالبهاء است. این را ایمان می نامند، این شناسایی مظهر ظهور الهی است. اما ایمان تنها برای حیات بهائی کفایت نمیکند. عشق و مَحَبَّت لازم است. ایمان باید مبدل به عشق شود. ایمان به مثابه آن است که دانه را در دل خاک می کارید و دانه شروع به اینبات می نماید، یعنی شما ملاحظه می نمایید که چیزی بر سر دانه رخ داده که آغاز به نشو و نما نموده است. عشق زمانی است که شما درخت را به دیده خود مشاهده

می نمایید. در حقیقت ظهور و بروز عشق در دو مرحله تحقق می پذیرد. مرحله اولی زمانیست که ما درخت را می بینیم و مرحله ثانی وقتی است که درخت بارور می شود. در فارسی و عربی دو کلمه متفاوت در این زمینه استعمال می شود یکی عشق است و دیگری کمال عشق. حضرت ولی عزیز امرالله کمال عشق را گاهی به intoxicated love ترجمه می فرمایند. بنابراین در مرحله اولی باید مؤمن بود. مرحله ثانی باید عاشق گشت و مرحله ثالث مفتون و شیدایی شد. اگر علاقه مندید که دوستان شما دارای حیات بهائی باشند، شما باید واله و شیدا گردید. این مرحله بلوغ حقیقی از برای نفس انسانی است.

انگیزه دیگری از برای اطاعت و فرمانبرداری، فهم و ادراک معنی حیات بعد از ممات است. اگر ما معتقد به حیات بعد از ممات باشیم می دانیم که ما در قبال ایزد متعال مسؤول جمیع اعمال خود می باشیم. حضرت بهاءالله می فرمایند آنچه موجب صلاح عالم است عدل می باشد. زیرا بر دو پایه استوار است مجازات و مکافات. اگر نیکی نمودیم پاداش می گیریم. اگر بدی کردیم مجازات می شویم. بنابراین باید در قلب ترس از خدا یعنی خشیه الله داشته باشیم. کافی نیست که بگوییم "من مجذوب امر حضرت بهاءالله هستم". باید بدانیم که ما در برابر خدا مسؤولیم. بعد از ممات به عالم دیگر می شتاییم، در آن عالم باید پاسخگوی اعمال و کردار خود باشیم. این است که جمال مبارک در کلمات مکنونه می فرمایند "حاسبِ نَفْسِكَ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبَ". مفهوم این بیان به زبان ساده آن است که روزانه به حساب زندگی خود برسیم. اعمال، کردار، خطیئات و بدرفتاریها و یا فقدان مستحبات لازمه را هر روز بررسی نماییم قبل از آنکه خدا به حساب ما برسد. حدّ اقل آن است که در طول حیات همواره متذکر باشیم که اعمال نیک ما را پاداشی مُقَدَّر است و از برای خطایای ما و آنچه را می بایست می کردیم و انجام نداده و یا خلافی کرده ایم مجازاتی مُقَرَّر. باری جمال مبارک در لوحی در این زمینه می فرمایند اگر تصوّر کنید که در عالم بعد مکفاتی نیست، کفر محض است. البته برای ما و شما و همه مکافات وجود دارد ولکن ما نباید برای آن مکافات زندگی کنیم. تجلی عشق زمانی نمایان است که ما لَوْجِهِ الله عملی انجام دهیم، نه به خاطر خود و یا به خاطر دیگران و عمل ما هنگامی صورت پذیرد که حضرت باری تعالی از آن آگاه است و بس. بنابراین منظور نظر ما باید برای

خاطر خدا و محبت جمال مبارک باشد. این است غایت قصوی. مثل آن است که به مدرسه می روید و امتحان می دهید، این حدّ اقلّ است ولی حدّ کمال و غایت قصوی آن نیست که از کلاسی به کلاس دیگری منتقل شویم بلکه با درجه ممتاز ارتقاء حاصل نماییم.

### سؤال سوم

**درباره اقدامات تبلیغی است. اهمیت فعالیتهای تبلیغی تا چه میزان باید مبتنی بر ترتیب منظم و شامل کلیه جامعه باشد؟**

**جواب:** وقتی آثار مبارکه حضرت بهاءالله را زیارت می کنید ملاحظه می فرمایید دو نوع فعالیت تبلیغی وجود دارد. یکی فعالیتهای تبلیغی است که مبتنی بر ابتکارات افراد جامعه است و دیگری فعالیتهای تبلیغی مؤسسات بهائی است که افراد جامعه در آن مشارکت دارند. همانطور که مستحضرید اساس نظم اداری بهائی پس از صعود حضرت عبدالبهاء در جهان استقرار یافت و حضرت ولی امرالله بیان می فرمایند که پس از عروج حمائم میثاق برفرف اسنی شانزده سال طول کشید تا جامعه بهائی توانست نحوه عملیات نظم اداری را دریابد. صعود حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۲۱ بوقوع پیوست که مقارن گذشت ۷۷ سال از آغاز تاریخ بهائی بود. بهائیان عالم طی این دوره هفتاد و هفت ساله اکثراً در مسیر فعالیتهای گروه اول اقدام می نمودند یعنی اقدامات فردی معمول می گشت ولی تشکیلات اداری دخالتی نداشتند. با ارتفاع بنیان نظم اداری، فعالیتهای فردی متوقف نگردید و همچنان تا اختتام دور بهائی استمرار خواهد یافت.

گروه دوم تفاوت دارد. محافل روحانیه ملیّه یا محافل روحانیه محلّیه نقشه تبلیغی طرح می نمایند و به یاران الهی اطلاع می دهند که نیازمند به مساعدتهای مالی آنان برای این مشروع می باشند، محتاج قیام جوانان از برای حصول اهداف نقشه می باشند و یا نیاز به ترتیبات لازم از برای سفر به نقاط مخصوصه دارند و یا آنکه برنامه خاصی برای فلان روستا و یا فلان شهر دارند و یا هدف معینی در نظر دارند که باید بدان دست یافت. بیاید دست در دست یکدیگر نهیم تا اهداف نقشه تبلیغی به نحو



مطلوب حاصل شود. حال وقتی نظر را به فعالیتهای جامعه بهائی معطوف می‌نماییم ملاحظه می‌کنیم که امروزه متأسفانه اکثر اعضاء جامعه زمانیکه قیام به تنفیذ اهداف نقشه تبلیغی تشکیلات خود می‌نمایند عموماً نحوه اول فعالیتهای تبلیغی یعنی اقدامات فردی را به بوته فراموشی می‌سپارند درحالیکه اقدامات تبلیغی در ظل تشکیلات اداری، خدمتی اضافی است و نه جایگزین مجهودات تبلیغی فردی.

اگر من عاشق حضرت بهاءالله باشم، اگر من شیدایی جمال مبارک باشم، البته هر دو کار را انجام می‌دهم یعنی باید نحوه تفکر چنین باشد که چه محفل روحانی داشته باشیم و چه نداشته باشیم و چه نقشه تبلیغی باشد و چه نباشد، من وظیفه تبلیغی خود را باید انجام دهم. حضرت ولی امرالله در یکی از توابع مبارکه می‌فرمایند که ما باید کوشش نماییم نام حضرت بهاءالله را روزانه لاقلاً یکبار به دیگران ابلاغ نماییم. این موضوع متکی به محافل و یا نقشه و اهداف آن نیست. باید آتش این عشق در وجود من فوراً داشته باشد و شعله اش فروزان بماند. نام بهاءالله را باید اقلأً هر روز یکبار به زبان آورم. حضرت ولی امرالله همچنین می‌فرمایند که مضافاً بر ذکر روزمره نام مبارک، ما بایستی جلسات تبلیغی در منزل خود برقرار کنیم. خانه چه بزرگ باشد و چه کوچک، آپارتمان باشد یا اطاق تنها و محقر، باید یکبار در هر ماه بهائی جلسه تبلیغی در آن برگزار نماییم و به خدمت و حفاظت و پذیرایی غیر بهائیان پردازیم. این امر به هیچ وجه مرتبط به وجود محفل روحانی ملی و نقشه تبلیغی نیست. این یک وظیفه و مسئولیت فردی است.

حضرت ولی امرالله همچنین می‌فرمایند که استقبال نفوس در روستاها بیشتر از شهرهاست. شخصی عرض نمود تبلیغ در شهرها دشوار است، پس چه باید کرد؟ در جواب فرمودند صحیح است، نفوس مشتاق بسختی در مُدُن پیدا می‌شوند و پس از این مطلب اضافه فرمودند که ما باید از آستان حضرت بهاءالله رجا نماییم که نفوس مُستقبله و پذیرا را برای ما بفرستد. نفوس مستعدّه آماده در هر شهر و مدینه موجودند، تشنه حقیقت اند ولی نمیدانند کجا جستجو کنند. همه بندگان حق اند و زبان به دعا و ستایش می‌گشایند. ربّ متعال پرورگار جمیع عالمیان است و لاجرم اراده می‌فرماید که کلّ به آیین نازنین هدایت گردند. بنابراین کافی نیست که ما فقط دست دعا به سوی حضرت باریتعالی بلند

نماییم و طلب تأیید در خدمات تبلیغی نماییم. این عمل خوب و مبرور است ولی کافی نیست. باید از آستان الهی مسئلت نمایم نفوس مستعده را به ما عنایت فرماید.

در اوائل دهه ۱۹۴۰، یعنی بیش از پنجاه و پنج سال پیش، یکی از احبّاً از محضر مولای توانا حضرت ولی امرالله سؤال کرد "نظر مبارک در باره میزان استقبال در قاره اروپا چیست؟ در آثار مبارکه مذکور است که چون هیئت بشری ترقی می نماید و به مدارج بلوغ نزدیک می گردد، پذیرایی ناس افزایش می یابد. هیکل مبارک پنجاه و پنج سال پیش به یکی از زائرین فرمودند "دو درصد". مطمئناً میزان دو در صد امروزه بیشتر شده ولی به طور یقین این معیار حال هم عملی به نظر می رسد. امروز ما در آکوتو می باشیم، تعداد جمعیت اینجا چقدر است؟ یک هزار و هشتصد نفر. یک در صد آن هیجده نفر و دو در صد سی و شش نفر می شود. اگر آکوتو را شهر بزرگی به شمار آوریم، این تعداد ناچیز ۳۶ نفس در این روستای کوچک در انتظار پاسخی به پرسشهای درونی خود می باشند که شب و روز در دل نگران آیند. باری، آکوتو را می نهمیم و از خود می پرسیم تعداد جمعیت شهر خودمان چند نفر است. بیاید همان میزان حد اقل دو در صد را که فی الحقیقه اماده و مهیا هستند نسبت به شهر خود حساب کنیم. تعجب خواهید فرمود که تعداد معتابیهی در شهر شما در انتظار بسر می برند.

مَثَلِ مَجَازِی برای شما می زنم تا بهتر مقصود مبارک را دریابید. فرض بفرمایید یک شخص سیاح (توریست) به شهری وارد می شود و سراغ فروشندگان نقاشی فنی را می گیرد و فرض کنیم دو مغازه در شهر وجود دارد. سیاح به مرکز راهنمای توریستی مراجعه کرده می پرسد آیا در این شهر مغازه ای وجود دارد که نقاشی فنی بفروشد؟ مرکز راهنمای توریستی اطلاع دارد که دو مغازه هست که یکی همیشه بسته است و دیگری همیشه باز. به نظر شما مرکز راهنمای توریستی، که فی الحقیقه در این مثال ملاً اعلی است، عنوان دکانیکه همیشه بسته است را می دهد یا دکانیکه همیشه باز است؟ در مغازه ای که همیشه بسته است صاحب آن وجود دارد ولی چه می کند؟ او دورین عکاسی به دست دارد و مشغول عکس برداری از نقاشی هاست. او به دائرة المعارف مراجعه می نماید تا بداند نقاش کیست و شرح زندگیش چیست و مؤلفاتش کدام است! حال مشغول تالیف رساله ای در باره شخصیت نقّاش است. به خود می گوید بین این قطعه چه زیبا کشیده شده! لکن درب مغازه بسته!! متأسفانه بسیاری از

بهائیان چنین اند. دکانمان بسته و ما در داخل از آنچه در اختیار داریم لذت می‌بریم، فقط خود لذت می‌بریم.

مسئله در باره فعالیتهای جامعه است. فرد یک جناح جامعه است و تشکیلات جناح دیگر آن، و همکاری ایندو جناح بسیار اهمیت دارد. وظیفه هر تشکیلات آن است که بداند مهمترین تکلیف آن، خدمات تبلیغی است. وقتی محفل روحانی تشکیل جلسه می‌دهد باید تحقیق و تدبّر نماید که محفل چگونه می‌تواند، علاوه بر اقدامات فردی بهائیان، فعالیتهای تبلیغی را توسعه بخشد. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند که بهترین محفل روحانی ملی و یا محلی محفلی است که هریک از افراد جامعه را به نحوی از انحاء در یکی از فعالیتهای تبلیغی بکار گمارد. از آنجا که جامعه بهائی تا کنون به بلوغ کامل نائل نگشته، بنابراین قابل تصور نیست که صد در صد افراد جامعه ای چون جامعه بهائیان ایتالیا در حال حاضر فعال مطلق باشند. به راستی چه میزانی عملی به نظر می‌رسد؟ هشتاد در صد یا حد اقل پنجاه و یک درصد؟ من نمیدانم چه میزانی مناسب ایتالیاست ولی همینقدر می‌دانم که در سایر کشورها بین پنج و بیست در صد است. اگر جامعه ایتالیا هم در این سطح باشد شما باید بتوانید در حدود پنج تا بیست در صد جامعه را در مدارج عالی اقدامات تبلیغی مشغول و مألوف نمایید و اگر این میزان به پنجاه در صد جامعه رسید آنوقت می‌توان گفت که آری جامعه بهائیان ایتالیا به بلوغ روحانی و تشکیلاتی فائز گشته است. جامعه بهائیان ایتالیا به صورت یک واحد ملی چهل و شش سال قبل تأسیس یافته است. وقتی این عبد بشرف زیارت اعتبار مقدسه مشرف بود یکروز حضرت ولی امرالله در باره عمر انسان بیانات می‌فرمودند و اظهار داشتند چهل سالگی دوره کمال و بلوغ انسان است. حال جامعه ایتالیا بدوره بلوغ نائل گشته و امیدواریم و دعا می‌کنیم که جامعه شما مثل اعلانی از برای سائر مناطق اروپایی شود.

## سؤال چهارم

لطفا در باره علت وجود رشک و حسد در بین یاران شرح بدهید.

**جواب:** نمیدانم شما در زبان ایتالیایی مانند انگلیسی دو کلمه مختلف برای رشک و حسد دارید و یا فقط یک کلمه! در انگلیسی دو کلمه وجود دارد، Jealousy و Envy کلمه دوم دارای دو مفهوم است یکی مثبت و مطلوب و دیگری منفی و نامطلوب. مفهوم نامطلوب همان حسد است و مفهوم مطلوب، غبطه و آن این است که انسان آرزو کند که مانند شخص خوب و نیک باشد. وقتی می‌گوییم به تو رشک می‌برم معنی این است که چقدر خوب بود اگر مثل تو بودم. آیا در زبان ایتالیایی هم این تفاوت نیز بین دو معنی کلمه وجود دارد؟ در حقیقت تفاوت بین آرزومند نظیر و شبیه بودن به شخصی که خوب و پسندیده است و حسادت با شخصی که نیکوکار و خوش کردار است. این تفاوت بسیار مهم است. حسادت زمانی است که شما حتی آرزو نمایید که مانع عمل مبرور شخص نیکوکار شوید و خود به جای او ترقی کنید. در کتاب منتخباتی از الواح حضرت بهاء‌الله زیارت می‌نماییم که جمالقدم می‌فرمایند همه ما در سبیل خدمت به آستان حیّ توانا باید از یکدیگر سبقت بگیریم. نمیدانم معادل سبقت گرفتن در زبان ایتالیایی چیست؟ معنی واقعی این کلمه آن است که سعی و کوشش نمایم تا نظیر و شبیه بلکه در فضائل و خصائل ترقی و پیشرفت کنیم و ممتاز از دیگران شویم. این عمل پاک و مبرور است. نباید ادنی شائبه شک و بیم بخود راه دهیم. این است که من جنبه مثبت آن را تأکید شدید می‌نمایم.

اکنون می‌خواهم دو مثل برای شما از عالم ورزش ذکر نمایم تا فرق میان ایندو رویه روشن شود. مثلاً اگر در مسابقات دو یا شنا شرکت می‌نمایید هریک در خط معینی قرار می‌گیرید و البته سعی می‌کنید در خط خود بدوید یا شنا کنید. شما نباید پای ورزشکار مجاور خود را بگیرید و به عقب بکشید تا بتوانید بر او سبقت بگیرید! شما و او کمال سعی را می‌نمایید که سریعتر بدوید یا شنا کنید. بالاخره یکی پیشاپیش دیگران به انتهای خط می‌رسد و همه به او تبریک و تهنیت می‌گویند. این رقابت مثبت است. یکی دیگر از انواع ورزشها، مشت زنی است. به نظر شما این از نوع مثبت است یا

منفی؟ این مثبت نیست زیرا هریک از طرفین سعی دارد دیگری را از پای درآورد. در کشتی نیز به همین منوال است. من این امثله را ذکر می‌نمایم تا فرق میان دو نوع رقابت روشن و آشکار شود و قصدم این نیست که باید ورزشهای مشت زنی و کشتی‌گیری را در امر بهائی متوقف سازیم!!

ملت ایتالیا در بازی فوتبال شهرت جهانی دارد. رقابت مثبت آن است که من در کار طرف مقابل دخالت نداشته باشم. من منتهای سعی خود را مبذول می‌نمایم و طرف دیگر نیز به همین منوال کوشش می‌کند. رقابت منفی وقتی است که من سعی کامل خود را معمول دارم ولی در کار طرف مقابل نیز مداخله نمایم و به ممانعت برخیزم. در بازی فوتبال شما در حین بازی در کار طرف دیگر مداخله می‌نمایید. مقصودم این نیست که ثابت نمایم فوتبال بازی بدی است. حضرت بهاءالله بازی فوتبال را منع نفرموده اند! در باره بازی تنیس نظر شما چیست؟ آیا تنیس بازی مثبتی است یا منفی؟ در بازی تنیس کوشش شما در این است که توپ را به جایی بیاندازید که طرف مقابل نتواند بدان دسترسی پیدا کند. این رویه در معارج روحانی جنبه منفی است. حال یک مثل دیگر. بازی گولف. هر بازیکن در این میدان بازی خود را دنبال می‌نماید. آیا این رویه مثبت است یا منفی است؟ مثبت است زیرا هر بازیکنی سعی خود را می‌کند ولی در کار دیگری مداخله ندارد. حال اگر من غرض داشته باشم که توپ دیگری در شن زار بیفتد ولی اگر توپش در مسیر صحیحی بود و من توپ او را بدون آنکه کسی ملتفت شود به شن زار بیاندازم، این کار بد و نامطلوب است. حال اگر در گروه ما چهار نفر بازی می‌کنند و شخصی که با من است توپ بسیار خوب و مستقیمی زد، من در این موقع چه باید بکنم؟ باید بگویم مرحبا، آفرین، و او را تشویق نمایم. این عمل مثبت است. اگر او اتفاقاً توپ بدی بزند و توپ به جای آنکه مستقیم برود به چپ یا راست منحرف شود و میان بوته‌ها بیفتد، آنوقت من چه باید بکنم؟ باید با او همراه شده سعی کنیم تا توپش پیدا شود و او را استمالت کنیم که اشکالی ندارد، به نظر من ضربه مشکلی بود و دید هم سخت و دشوار بود، این بود که توپ بخطا رفت. این رقابتی است مقبول و مثبت و منطبق با احساسات روحانی. روش و منش ما باید چنین باشد.

اما پرسش شما در باره علت حسادت و غلبه جنبه منفی آن، باید بگویم که مسبب اصلی آن خودپرستی و انانیت است. امشب در این جلسه چند نفر حاضرند؟ فرض کنیم یکصد نفر بهائی

تشریف دارند. آیا می دانید حالات خودپرستی در این جلسه چند نوع است؟ یکصد نوع!! هر یک از ما واجد نوعی از منیت و خودستایی هستیم. منم حالت خودم را دارم پس یکصدویک نوع شد. یکی از یاران بعرض حضرت ولی امرالله رساند که می خواهد انانیت را در خود نابود سازد. هیکل مبارک در جواب فرمودند "محال است". جمال اقدس ابهی در کتاب مستطاب ایقان می فرمایند انسان تا نفسِ اخیر ممکن است که از صراط الهی منحرف گردد. حضرت ولی امرالله می فرمایند اگر برای ما میسر بشود که نفس اماره را در خود معدوم سازیم آنوقت به درجه کمال خواهیم رسید و بشر هرگز به رتبه کمال نائل نخواهد شد. مثل اعلی فقط حضرت عبدالبهاء بودند. حضرت ولی عزیز امرالله، آیت ربّ و دود در عالم شهود و مبین منصوص طلعت ابهی و بیانات حضرت عبدالبهاء، به نص قاطع مبارکشان مثل اعلای شرع بها نیستند. حضرت عبدالبهاء اولین و آخرین مثل اعلی هستند. پس من و شما چگونه قادر خواهیم بود نفس اماره را از خود زائل نماییم. تا نفسِ اخیر با ماست. آنچه برای ما میسر و مقدور است آن است که آن را محدود و معسور سازیم تا اسیر و مقهور آن نگردیم.

### سؤال پنجم

**در باره صندوق، آیا صحیح است که یکی از اهمّ وظائف جوامع غربی حصول مال برای تبرع به صندوقهای امری است و اگر چنین است باید کمال اهمیت را به کار خود بدهیم؟**

**جواب:** حضرت بهاءالله جلّ اسمہ الاعلی در کلمات مکنونه اهل ثروت را مخاطب قرار می دهند نه اصحاب مال و مکت را در قارات اروپا و امریکای شمالی. بیان مبارک خطاب به اغنیای ارض است زیرا در جمیع ممالک عالم ثروتمند یافت می شود. در غرب غنی هست و فقیر هم هست. محتملاً اکثریت فقیر نیستند و لکن این مقرون به صواب نیست اگر فکر کنیم که تنها اهل غرب مؤظفند که تبرع دهند و سائرین تنها مُحفّند که دریافت کنند. اگر چنین شد ملل عالم بدو دسته تقسیم می شوند، پرداخت کنندگان و دریافت کنندگان. این فکر اشتباه محض است. نحوه تفکر ما باید این باشد که جهان یکی است و بشریت نیز یک. غنی و فقیر هر دو موجودند. جمال مبارک اغنیاء را مخاطب

ساخته می فرمایند فقرا را اعانت نمایید. در سبیل حق کمک کنید. اگر مشروعات امری بود مانند بنای مقام اعلی و یا ساختمانها و طبقات قوس کرمل، این مشارع محتاج مبالغ هنگفتی است. حال بیت العدل اعظم و قبل از آن حضرت ولی عزیز امرالله اجازه فرموده اند از اغنیای بلاد برای مشارکت در تأمین مصاریف لازمه دعوت بعمل آید. علیهذا مراجع امریه می توانند در مواقع معینه از گروه مخصوصه دعوت نمایند ولی در عین حال از جمیع یاران الهی نیز دعوت کنند که بتقدیم تبرعات کریمانه قیام و اقدام نمایند زیرا یک درهم از فقیر مستمند، چه زن و چه مرد، در نظر حق ارزشمندتر از میلیونها از غنی ثروتمند است زیرا این فقیر بینوا شاید نیمی از جمیع آنچه در تملک خویش داشته تقدیم نموده و میلیون آن غنی توانا ممکن است جزء کوچکی از مایملکش بحساب آید.

زمانی حضرت عبدالبهاء حکایت یکی از اماء الرحمن در ایران را بیان فرمودند که شغلش بافتن جوراب و فروش آن بود. روزی اطلاع یافت که باید به صندوق امر کمک و مساعدت نماید لذا تصمیم گرفت که از این به بعد یک جوراب مال من است و جوراب دیگر متعلق به جمال مبارک و پس از فروش نیمی را خود بر میداشت و نیم دیگر را به حق تقدیم می کرد. این حکایتی است که حضرت عبدالبهاء به یاران بازگو می فرمودند. حضرت عبدالبهاء حکایت دیگری از یکی از اماء الرحمن را در شهر منچستر نیز بیان فرمودند که وقتی در باره احتیاجات مشرق الاذکار ویلمت در شیکاگو آگاه شد پولی در بساط نداشت ولی دارای گیسوانی بلند بود، گیسوان زیبای خود را بفروخت و پولش را به مشرق الاذکار شیکاگو تقدیم نمود.

حالا می خواهم مثلی در شرح و تفصیل علت آنکه جمال اقدس ابهی اغنیای ارض را مخاطب قرار داده اند و حضرت ولی امرالله و بیت العدل اعظم نیز تأکید فرموده اند که جوامع بهائی در شمال امریکا یا در اروپا عهده دار مسئولیت خاصی هستند بیان نمایم. مثلی را ذکر می نمایم تا شما از جریان امور مستحضر گردید. اجازه فرمایید بار دیگر به سراغ تیم مشهور فوتبال ایتالیا که یکی از بهترین تیم های عالم است برویم. حال فرض کنیم که رهبر تیم متوجه می شود که تیم به آنچه شایسته و سزاوار است اقدام نمیکند. رهبر به دو کار دست می زند اول آنکه در موقع استراحت نیمه بازی، به بازیکنان هشدار می دهد که باید بهتر بازی کنند و دوّم آنکه به بعضی از ستاره های تیم که از

دیگران ماهرترند صحبت می کند. از بین یازده نفر اعضاء تیم ممکن است دو یا سه نفر از دیگران ممتاز و در ردیف ستاره تیم باشند. توجه خاص معطوف ایندو سه نفر نموده و می گوید از شما انتظار دارم سعی بیشتری نمایید و یا تندتر بدوید!!

البته شما می دانید که در مسابقات جام جهانی فوتبال بین فرانسه و برزیل، فرانسه برد و برزیل باخت. همه طالب آن بودند که بدانند علت چیست؟ گفته شده است که رونالدو خوب از عهده کار برنیامد. امروزه اروپا و امریکای شمالی رونالدوهای جامعه بهائی هستند. ما همه باید سعی و جانفشانی نماییم، چه غنی چه فقیر. اما اغنیا باید بدانند که وظیفه آنها و نقش آنها اعظم و اکبر است. راز حیات بهائی در انجام کار و کسب مال و منال و قیام به خدمت و عبودیت آستان حضرت ذوالجلال است یعنی حفظ جنبه اعتدال میان حیات مادی و حیات روحانی. شاید به فضل الهی مبالغ باهظی از ارث نصیب شما بشود و بگوئید دیگر نیاز به کار و فعالیت ندارم زیرا پول باندازه کافی در اختیار دارم. از محضر مبارک حضرت ولی امرالله این مطلب سؤال شد، فرمودند حتی این قبیل نفوس باید کارکنند زیرا کار عبادت است. اینها مسائلی است که نمیتوان قانون کلی برای آن وضع نمود. هر فردی باید خود تأمل و تفکر نماید و به آستان الهی دعا و استغاثه کند و سپس تصمیم بگیرد که چگونه می تواند در شرائط موجوده به خدمت و عبودیت قیام نماید.

### سؤال ششم

برخی از جوامع بهائی در ایالات متحده آمریکا درب خانه مردم را کوبیده زبان به تبلیغ امر می گشایند. نظر شما در باره این نوع تبلیغ چیست؟

**جواب:** تبلیغ امر در وضعی که اظهار نمودید یعنی به درب خانه مردم رفتن اقسام مختلفه دارد و همانند و متشابه نیست. البته باید در نظر داشت که در بعضی از فرهنگها این رویه مقبول است و در بعضی دیگر پسندیده نیست حتی در استانهای مختلف یک کشور ممکن است عادات و شرائط متفاوت باشد. علیهذا در باره اموری شبیه تبلیغ خیابانی و یا درب خانه، محفل روحانی ملی هر اقلیم



باید اتخاذ تصمیم نماید. علاوه بر این برای بعضی از انواع تبلیغ درب خانه ممکن است قابل قبول باشد و بعضی دیگر متعارف نباشد. فی المثل می توان درب خانه ای را کوبید و اظهار داشت که اگر مایل به آشنایی با آیین بهائی می باشند در فلان محل جلسه ای برقرار است و اگر شایقند بدانند این دین چیست، مبادی و تعالیم آن را در این جزوه می توان یافت و اگر علاقه مند بودند نسخه ای به آنان تسلیم نمایید. به نظر خصوصی این جانب تبلیغ درب خانه به نحوی که مذکور شد مانعی ندارد ولی اگر خواستید شبیه "شهود بیهوه" عمل نمایید که درب منزل را بکوبید و صاحب خانه باب را بگشاید و سراپای شما را ورنه از کند و علاقه ای به صحبت با شما نشان ندهد و وقتی خواست درب را ببندد، شما پای خود را لابلای درب قرار دهید و مانع شوید و بگویید "واجب و ضروری است که من با شما حرف بزنم زیرا مطلب بسیار مهم است، شما می دانید که حضرت مسیح ظاهر شده" این رویه البته شایسته و سزاوار نیست.

### سؤال هفتم

**در اروپا برای ما مشکل است نقش مؤسسات امری را در ترقی و تعالی افراد و جامعه درک نماییم. آیا ممکن است شرحی در این زمینه بیان بفرمایید.**

**جواب:** حتی قبل از تأسیس نظم اداری ما دارای معاهدی بودیم که آنان را کلاسهای امری و کلاسهای تزئید معلومات امری می خواندیم. اما در ظلّ نقشه چهارساله معاهد تعلیمی به نحو بخصوصی شرح و تفصیل داده شد. معاهد گذشته عموماً بر این روال بود که یک یا دو معلم به ملاقات احبا می پرداختند و در طی یک هفته یا سه و چهار روزهای تعطیل آخر هفته به طرز فشرده ای به آنها تعلیم می دادند و سپس آنان را به مناطق خود گسیل می داشتند. پس از آن، گروه دوم به تعلّم و تلمذ می پرداختند و قس علی ذلک.

امروزه تعداد بهائیان افزایش یافته ولی معلمین در همان شمار اول اند و بالمآل مشکل ایجاد شده است. بنابراین معاهد تعلیمی بر این پایه تأسیس شد که به جای کلاسهای تزئید معلومات، ما گروهی از

اجباء الله را جمع نماییم و آنها را برای تدریس و تعلیم آماده سازیم و بدین منظور لازم بود برنامه و منهج و کتاب تدریس فراهم کنیم. مثلاً الان من با شما صحبت می‌کنم ولی این حرفها چون نسیمی در هواست، برای تشویق و تشجیع مناسب است اما معاهد تعلیمی باید به کمال اتقان برقرار گردد. برنامه آموزش منظمی داشته باشد. وقتی نفوس بدین ترتیب تعلیم یافتند خود بنفسه تقبل خدمت می‌نمایند و بطیب خاطر به تدریس در گروه کوچکی در محل خود یا در سائر جوامع امری قیام خواهند نمود. لازم به تذکر است که در هر گروه تعداد محصلین نباید از چند نفر تجاوز نماید، مثلاً پنج یا شش نفر، و یک معلم ورزیده به مدت معینی به کار آموزش اقدام نماید. به موجب دستخط بیت العدل اعظم الهی این کلاسها "دوره های مطالعاتی" تسمیه شده اند. برنامه آموزشی و مواد آن را باید محافل روحانیه ملیّه و یا یکی از لجنات ملیّه برگزینند و پس از انتخاب، کلّ باید پیروی آن برنامه نمایند. این امر بدان معنی نیست که بعدها برنامه و روش آموزش تغییر نخواهد یافت و لکن در حال حاضر باید لا اقل با یک برنامه ای کار را شروع کنیم پس بیاید با آنچه فعلاً در دست است کار را آغاز نماییم.

حال از آنجا که ما در حال حاضر در اروپا هستیم، می‌توان بعضی از این معاهد تعلیمی و یا دوره های مطالعاتی را با استفاده از اینترنت شروع کنیم که مشمول مواردی از قبیل قرائت و استماع و مذاکره و تبادل نظر باشد.

در اینجا مایلم شرح گزارشی را که یکی از محافل روحانیه ملیّه در آسیا در ماه گذشته در باره معاهد آموزشی فرستاده اند بیان نمایم. این گزارش محتوی آمار و احصائیه نفوسی بود که در گذشته از طریق روش تبلیغ معمول در سابق به شرف ایمان فائز شده اند و منظورم از روش تبلیغ سابق پروژه های تبلیغی چند روزه است که گروهی از یاران علاقه مند و پرحرارت باهم قیام به اسفار تبلیغی نموده و به تنظیم و تقدیم برنامه های موسیقی و هنری و ایراد نطق و خطابه مردم را به ورود در ظل شریعه الهیه دعوت می نمودند. محفل روحانی ملی احصائیه افرادی که به این طریق در سالهای ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ مؤمن شده اند را به ساحت بیت العدل اعظم الهی تقدیم نمود. در طی سالهای ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ محفل ملی تصمیم گرفت که از این نوع پروژه های تبلیغی بکاهد و در ازاء آن به برقراری معاهد

تعلیمی و دوره های آموزشی همّت گمارد. بالتیجه نفوسی که قبلا در میدان تبلیغ فعالیتی نداشتند به بذل مجاهدت تشویق گردیدند و به تشکیل جلسات تبلیغی در منزل خویش مبادرت نمودند. با مقایسه میان ایندو رویه، آمار سالهای ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ نشان داد که در نتیجه روش معاهد تبلیغی به علت آنکه تعداد بیشتری از یاران در میدان تبلیغ به سعی و کوشش پرداختند، عدد مُقبلین رو باافزایش گذاشت. تعداد مبلغین نیز ازدیاد یافت و عدد نفوسی که حاضر شدند موجبات تزئید معلومات مؤمنین جدید را فراهم نمایند و آنها را به شرکت در دوره های آموزشی تشویق کنند نیز بیشتر گشت. روح جدیدی و نشئه تازه ای در جامعه حکمفرما شد.

اگر بخواهیم بدانیم که یک جامعه ملی، سالم و پر تحرّک است باید دریابیم که چند در صد افراد آن جامعه در میداین مختلفه تبلیغ فعالیت دارند. به کمال تأسف باید اذعان نمود که بعضی از جوامع امری امروزه تعداد افراد فعالشان در میدان تبلیغ از ۴٪ یا ۵٪ تجاوز نمی نماید. این وضع سالمی نیست. جامعه ای سلیم و تواناست که ۵۰٪ یا بیشتر از افراد آن در تبلیغ ساعی و کوشا باشند. هدف اصلی و غائی معاهد تبلیغی و دوره های آموزشی افزایش عدد نفوسی است که در میدان مجهودات تبلیغی فعالیت می نمایند. این رویه جامعه را در صونِ صحت و سلامت حفاظت می نماید.

### سؤال هشتم

آیا ممکن است از نحوه اجرای مشورت در جلسات بیت العدل اعظم صحبت بفرمایید؟

**جواب:** در اولین جلسه بیت العدل اعظم در سال ۱۹۶۳، مقرر گردید که نیازی به هیئت عامله دائم نیست. این مطلب بدان معنی نیست که محفل روحانی محلی و یا محفل روحانی ملی شما نیز باید این رویه را اتخاذ و پیروی نمایند. در غرفه انعقاد جلسات بیت العدل اعظم جمیع اعضاء در وظیفه منشی به خدمت قائمند و لکن هریک از اعضاء عهده دار پرونده امری از امور بوده و سیر و جریان آن را دنبال می نمایند. این عضو مطالب لازم را برای عقد مشورت در باره موضوعیکه مسئولیت آن بر عهده اوست تهیه و در اختیار سائر امناء بیت العدل اعظم قرار می دهد و همچنین به ثبت و ضبط قرارات

بیت العدل الهی در آن زمینه می پردازد و سپس به تهیه مقدمات تنفیذ قرار مزبور اقدام می نماید به این نحو که نمونه ای از پیش نویس دستخط بیت العدل محتوی قرار مزبور را مهیا و به ساحت انور جهت تصویب نهائی تقدیم می دارد. ملاحظه می فرمایید که هر یک از اعضاء بیت العدل اعظم جزئی از وظائف منشی محفل روحانی محلی و یا محفل ملی را ایفاء می نمایند و بدین ترتیب مشاغل بیت العدل اعظم فیما بین اعضاء آن تقسیم می شود. بعضی اوقات یک عضو به تنهایی چنین وظیفه ای را انجام نمیدهد بلکه مثلاً سه نفر از اعضاء که با یکدیگر مسئولیت یکی از مناطق جهان را عهده دارند مجتمعاً عمل می نمایند.

اما در باره طریقه عقد مشورت، در ساحت بیت العدل اعظم رئیس دائمی وجود ندارد و هریک از اعضاء به مدت یک هفته جلسات را اداره می کند. در انتهای هفته عضو دیگر به ترتیب الفباء به اجرای این وظیفه قیام خواهد نمود. البته صورت جلسه وجود دارد و امور به نحو مطلوب مورد دقت و مطالعه قرار می گیرد ولی مشورت در غرفه انعقاد جلسات بیت العدل الهی عیناً به همان طریق است که در محفل روحانی ملی و یا محفل محلی و یا یکی از لجنات بهائی صورت می گیرد و منطبق بر اصول متعارف مشورت بهائی است.

اما راجع به هیئت بیت العدل اعظم الهی باید بگویم که لطافت بحث و عنایت محض است. اعضاء به کمال خلوص و صفا یکدیگر را قلباً و قالباً دوست می دارند. بمانند نه برادر باهم کار می کنند. اگر یکی با مشکلی مواجه بود مابقی نیز احساس مشکل می نمایند. اگر یکی خرسند و مسرور است، همه خوشحال و شادمانند. اعضاء نه فقط به یکدیگر کمال محبت را دارند بلکه ثقه و اعتمادشان نسبت به یکدیگر نیز کامل و شامل است. اگر این مدارج دوستی و یگانگی در محافل روحانیه ملیه و سائر تشکیلات امریه نیز جلوه نماید البته بنفسه جالب و جاذب تأییدات ملاً اعلی خواهد گشت.

بیت العدل اعظم هفته ای سه بار در طول روز جلسه دارد و در صورتیکه ضرورت اقتضا نماید جلسات دیگری نیز انعقاد خواهد یافت. طَرْفِ جمال مبارک ناظر به بیت العدل اعظم است و به همین دلیل آن مرجع مصون از خطا به آنچه که تا کنون انجام داده توفیق یافته است.

مبادا چنین تصور شود که چون این عبد یکی از امنای بیت العدل است اینگونه لسان به حمد و ستایش آن ساحت رفیع می گشاید، لا والله بلکه به کمال صدق و حقیقت این مطالب را اظهار می دارم خاصه که الان خارج از مرکز جهانی واقع و نزد شما حاضرم و به رأی العین عظمت و سطوت آن مقام رفیع را مشاهده می کنم که چه می کند!! بیت العدل اعظم الهی یکی از وجوه شاخصه آیین بهائی است. حضرت ولی عزیز امرالله در باره بیت العدل اعظم می فرمایند که "مرجع کل امور است". هم اکنون بعضی از رهبران جهان چون رؤسای جمهور و نخست وزیران بعضی از کشورهای کوچک عالم با بیت العدل اعظم در ارتباط اند و به کمال صمیمیت نظریات صائبه آن را در مواضع مختلفه استفسار می نمایند. هنوز سی و شش سال بیش از تشکیل بیت العدل اعظم نگذشته است!! اطمینان می دهد که نه نفر اعضاء بیت العدل اعظم جمیعاً خود را لایق و سزاوار نمیدانند که در مرکز جهانی بوده در ساحت بیت العدل اعظم به خدمت آستان جمال قدم جل اسمه الاعظم مفتخر باشند.

### سؤال نهم

**چه باید کرد تا قوه حب و ایمان خود را به حضرت بهاءالله افزایش دهیم؟**

**جواب:** روز گذشته در باره عشق به جمال مبارک صحبت به میان آمد و این جانب بیان داشت که فرق است میان دوست داشتن تعالیم حضرت رحمن و عشق به جمال جانان. دوست داشتن تعالیم، نیک و ممدوح است ولی کافی نیست. وقتی انسان مفتون و شیدایی طلعت جانان گردد، حالتی دیگر دارد. طلعت ابهی در یکی از فقرات کتاب منتخباتی از الواح حضرت بهاءالله می فرمایند که مؤمن پس از شناسایی مظهر ظهور الهی دو وظیفه اساسی بر عهده دارد. اول استقامت در حب اوست. یعنی حب مظهر ظهور و استقامت در حب مظهر ظهور. بدین ترتیب می فرمایند که استقامت در حب او پس از معرفت و شناسایی او لازم و واجب است. وظیفه ثانی اطاعت محضه از حدود و قوانینی که مظهر ظهور صادر فرموده است. در یکی از مناجاتهای عربی نازله از کلک اطهر جمال قدم جلت عظمته که تا کنون به انگلیسی یا زبان دیگری ترجمه نشده است، طلعت بیمثال می فرمایند "فاستقمنا

عَلَى حُبِّكَ بَيْنَ خَلْقِكَ لِأَنَّ هَذَا أَعْظَمُ عَطِيَّتِكَ لِبَرِيَّتِكَ" یعنی اعظم عطیه حضرت پروردگار به نوع انسان حبّ او است یعنی استقامت در حبّ مظهر ظهور اوست.

حال بر سر اصل مطلب رویم. سؤال چنین مطرح شد که چگونه قوه ایمان را به مدارج حبّ الهی ارتقاء دهیم و حبّ را به استقامت در حبّ او تبدیل نماییم؟ آنچه ما بدان نیازمندیم آن است که آفاق روح و جان خود را بر وجه کلمه الله بگشاییم. به نظر حقیر دلیل آن بیان حضرت رحمانست که می فرماید *أَتَلُوا آيَاتِ اللَّهِ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ*. روزانه دو بار و نه یکبار، یعنی هر صبح و هر شام. آنگاه آفاق روح بروجه کلام حق گشوده می شود. هم اکنون من از وجوه بعضی از شماها به گوش هوش می شنوم که می فرماید علی جان اگر بدانی ما در زندگی چقدر مشغولیم!! صبح زود باید برخیزیم و شب دیروقت به منزل مراجعت کنیم دیگر وقتی باقی نمی ماند. شاید این حکم جمال مبارک برای آیندگان وضع شده باشد!! لا والله این حکم مربوط به امروز است و بدون آن ما در ظل امر الهی به ترقّی و تعالی نائل نمیشویم. باید از کم شروع کنیم و قدم کوتاه برداریم تا روح و روان ما از ماء حیات آثار مبارکه تر و تازه گردد. جمال مبارک نمیفرماید روزی یک صفحه تمام از یکی از کتب من بخوانید و شب نیز یک صفحه کامل از کلمات و اثار من. ولی حق می فرماید اگر آیه ای از آیات مرا با روح و ریحان تلاوت نمایید بهتر از آن است که جمیع کتب مقدسه را با کسالت بخوانید. پس میتوان حتی با یک آیه آغاز کرد. از طرف دیگر نمیفرماید آنچه در صبحگاهان زیارت نموده ای شبانگاه دیگر معخوان و یا دیروز تلاوت نموده ای امروز مگو. من عده زیادی را می شناسم که به این طریقه کلمات مکنونه را از حفظ نموده اند به این ترتیب که هر صبح یک جمله را می خوانند و یا یادداشت می کنند و در باره آن تفکر و تأمل می نمایند. مانند این فقره "أَحِبِّي لِأَحِبِّكَ إِنْ لَنْ تُحِبِّي لَنْ أَحِبَّكَ أِبْدًا فَاعْرِفْ يَا عَبْدُ". می توان آن را صبح خواند و در باره آن تفکر و تأمل نمود، حتی وقت راه رفتن و یا در اتوموبیل، و همینکار را در شب نیز می توان تکرار کرد. بدین ترتیب این موضوع در روح و جسم من نفوذ می کند. روز بعد اگر این فقره کاملاً مرکوز ذهن واقع نشد و مفهوم به خوبی درک نگشت دوباره تکرار می نمایم تا در اعماق جان نفوذ نماید و جزئی از وجود من شود.

یکی دیگر از مدارج ترقی روحانی اداء صلوة است. جمال مبارک سه نماز به ما عنایت فرموده اند و ما مختاریم یکی از این سه نمازها را تلاوت نماییم. چگونه می توان ادعا نمود که من مؤمن به جمال مبارک هستم و حبّ او را در دل و جان می پرورانم ولی نماز مربوط به آینده است نه امروزه و یا مناسب اهل شرق است نه اقالیم غرب. نماز صغیر را می توان در دو یا سه دقیقه انجام داد. چگونه می توانیم به قرب جمال جانان پیوندیم درحالیکه می دانیم حق فرموده فریضة نماز را اداء نمایند و ما قصور می کنیم و اعتنا نمی نماییم. این بی مبالاتی چه زیان و خسارتی به جان و روان ما وارد می کند!!!

بین ما و جمال مبارک پرده و حجابی حائل می کند. فریضة صوم نیز چنین است.

بالاخره آخرین اقدام ضروری پس از زیارت آثار مبارکه و پس از ادای فرائض نماز و روزه، تبلیغ امرالله در هر روز است. این عمل مهم و مبرور موجب تعمق و تقدّم ما در ایمان و افزایش حبّ و ولاء و تقویت ارکان استقامت ما در محبت حضرت خفی الالطاف خواهد گشت. حضرت ولی امرالله تاکید می فرمایند که ما لااقل باید اسم اعظم جمالقدم را روزانه یکبار به اغیار گوشزد نماییم. اجازه دهید حکایت کوتاهی در این باره ذکر نمایم. در اولین سفری که این جانب در سال ۱۹۶۹ به ایالات متحده آمریکا انجام داد در مدرسه تابستانه گرین ایگر در ایالت ماین مشارکت نمودم. حضار از من خواستند که در باره امر تبلیغ و مرکز جهانی و غیره صحبت نمایم. در میان کلام اظهار نمودم ما ها که در ارض اقدس به خدمت مشغول و مألوفیم از نعمت تبلیغ محرومیم و لکن شما که در ممالک و اقطار آزاد جهان زندگی می کنید باید لسان به حمد و ستایش حق بگشایید که این فضل شامل حال شما می شود، این نعمتی است که ما در ارض مقصود از آن بهره مند نیستیم. بعد از ختم کلام، خانمی امریکایی، ضعیف و سالخرده، نزد من آمد و گفت جناب نخجوانی چرا فرمودید شماها که در ارض اقدس سکونت دارید از نعمت تبلیغ محرومید؟ در جواب متذکر شدم این منع از دوران جمال مبارک بود، در ایام حضرت عبدالبهاء نیز چنین بود و حضرت ولی امرالله نیز منع فرمودند حال هم بیت العدل اعظم همان را مجری می نمایند. حقیقت این است که ما در ارض اقدس تبلیغ نمیکنیم. خانم امریکایی جواب داد، من از این جریان اطلاع دارم ولی بیت العدل اعظم چهارهفته در سال به شما مرخصی می دهند و شما پس از خروج از ارض مقصود یکماه تمام وقت دارید به تبلیغ امرالله

پردازید. بنابراین چرا می گوید از نعمت تبلیغ محرومید. حالا شما اینجا هستید و آزادید تبلیغ کنید! من حقیقتاً خجل و شرمسار گشتم. به راستی این فکر به مخیله ام تا کنون خطور ننموده بود ولی او حقیقت می گفت، به او جواب دادم من متاسفم، بیان شما صحیح است و من در اشتباه بودم!! به من گفت که اولین بار است می شنود ما باید روزانه حد اقل یکبار نام جمال مبارک را نزد غیر بهائیان اظهار نمایم. الان شهر گرین ایگر بمانند زندانی برای من می باشد زیرا من نمیتوانم در این محل زبان به تبلیغ باز نمایم. باید این مدرسه تابستانه را ترک کنم و در پهنه گیتی به آنچه مولای عزیز حضرت شوقی افندی فرموده اند عمل نمایم.

### سؤال دهم

اسلام آیین الهی را در قید زنجیر اسیر و محصور و مختنق ساخته است. نهایتش در چه زمان و چگونه است؟

**جواب:** در انتهای فصل دوم از کتاب قرن بدیع، حضرت ولی عزیز امرالله وقائع مؤتمر بدشت در مازندران و ورود حضرت طاهره را به آن انجمن زمانیکه در محضر رجال نقاب از چهره به یکسو افکند و با عمل خود حدود و احکام شریعت را نسخ نمود شرح و توضیح می دهند. هیکل مبارک سپس مطلب بسیار مهمی را متذکر می گردند که ارتباط مستقیم با سؤال شما دارد. می فرمایند: ازاله حجاب طاهره، پیدایش جریان جدیدی را آغاز نمود، ظهور و بروز این جریان با نفخه ناقوری بود که طاهره در آن روز در آن دمید و ادامه خواهد یافت و به نسخ قوانین شرع در ممالک اسلامی خاتمه خواهد یافت و نسخ احکام شرع، مقارن با انفصال دین از حکومت خواهد بود که امروزه آن را علمانیت یا سکیولاریزم می گویند. هر زمان جریان این انفصال در یکی از کشورهای اسلامی در خاور میانه صورت گرفت، بدایت آزادی امر بهائی در آن کشور ظاهر و آشکار خواهد گشت. استعداد ممالک شرقیه در اقبال به امر حضرت احدیه از کشورهای قارات سائره بیشتر است و هنگامیکه میقات آن برسد شرق بر جمیع اقطار عالم سبقت خواهد گرفت و تغییرات عظیمه در جامعه بین المللی بهائی



بوقوع خواهد پیوست. بهائیان جهان همواره چشم به سوی پدیده بارزی دوخته اند. وقتی این مثال بارز را در شرق ملاحظه کنند از آن پیروی خواهند نمود. حضرت امة البهاء روحیه خانم مثال زیبایی از برای چنین موقعیتی بیان می داشتند. می فرمودند روزی شخصی در حالیکه مشعلی در دست داشت می دوید و رفته رفته مردم نیز دور او جمع شده به دنبالش دویدند. پس از مدتی نظر به عقب انداخت و ملاحظه نمود مردم بسیاری او را تعقیب می نمایند. کم کم دستش از حمل مشعل خسته شده بود. به خود گفت که مردم دنبالرو من هستند و با مشعل کاری ندارند. مشعل را به یکسو افکند و دیگری آن را به دست گرفت و شروع بدویدن کرد. مردم مشعل را دنبال کردند و شخص اول را بحال خود وا گذاشتند. مطمئن باشید احبای شرق خاصه بهائیان ایران حاضر و مهیا و منتظر و مترصد فرصتند که از قید و بند کنونی خلاصی یابند. آنوقت ملاحظه خواهید فرمود که چه خواهند کرد.

### سؤال یازدهم

**وقتی دول و حکومت‌ها تعالیم حضرت بهاءالله را در برنامه کار خود قرار می دهند ولی  
ذکری از مرجع آن ننمایند، آیا این انتحال یا یک نوع سرقت و خیانت شمرده نمیشود؟**

**جواب:** نه انتحال نیست. وقتیکه حضرت عبدالبهاء در حیف تشریف داشتند روزی در ضمن یکی از خطابه های مبارک باحبا فرمودند: اگر ایرانیان نمیخواهند بهائی شوند ما نباید آنها را مجبور کنیم ولی باید بگوئیم شما نظام های مختلفه حکومت را امتحان نمودید و هیچیک مفید واقع نشد. حال چرا سیستم بهائی را امتحان نمیکنید؟ لازم نیست که بهائی شوید، فقط نظام بهائی را آزمایش نمایید!! حضرت امة البهاء روحیه خانم نیز مثال دیگری داشتند. می فرمودند امرالله بمانند مائده غذاست که بر آن مأكولات مختلفه نهاده شده و مثل آن مثل تعالیم حضرت بهاءالله است. ما به مردم می گوئیم آنچه را مایلید خود از این مائده روحانی برگزینید. جامعه بهائی باید این چنین عمل نماید. تا کنون دو یا سه مملکت از ممالک افریقایی به محافل روحانیه ملیه کشورهای خود مراجعه نموده و اظهار داشته اند که ما متوجه شده ایم شما برای محفل ملی خود انتخابات دارید، لطفا شیوه انتخابات را

توضیح دهید. محفل ملی شرح کاملی از جریان انتخابات بهائی را برای آنان بیان داشته اند. ضمناً متذکر شده اند که ممکن است در کشور شما سیستم یک حزبی و یا چند حزبی رواج داشته باشد. در دیانت بهائی حزب وجود ندارد. کاندید و نامزد کردن افراد صورت نمیگیرد. محفل ملی شرح کاملی در این زمینه بیان کرد و اضافه نمود که شما در گزینش وجوه مختلفه این انتخابات ازاد و مختارید. بعضی دول دیگر از طریقه شور و اساس مشورت در دیانت بهائی استفسار نموده اند و بهائیان ضمن بیانیه ای طریقه عقد شور و مشورت بهائی را توضیح داده اند.

جامعه بهائی در پهنه گیتی به سوی رشد و بلوغ در سیر و تحول است. هنوز به درجه بلوغ واصل نگشته و عالم خارج نیز به درجه بلوغ و کمال نرسیده بلکه بدان صوب در سیر و حرکت است. تعالیم، کامل و شامل است چه که از جانب حضرت بهاءالله تنصیص گردیده ولی ما ناقصیم و عالم نیز در رتبه عدم کمال مستوی است. بنابراین هر زمان مردمان و یا حکومت از ما پرسند این نسخه کمال که دواء درد است چیست که در دست شماست؟ باید ما به طیب خاطر جواب دهیم بیایید و بگیرید و هر چه مایلید بهره مند شوید. باید ثقه و اطمینان داشته باشیم که این ارشادات و توجیهاات عالم را در مسیر وصول به مدارج بلوغ کمک و مساعدت خواهد نمود. این است معنی حقیقی بیان بیت العدل اعظم الهی در پیام خود که می فرمایند بهائیان باید سعی و کوشش نمایند که با تعالیم مبارکه در متون جامعه خود تأثیر و نفوذ نمایند. معنی آن نیست که آنها را به ظل شریعت الله وارد کنیم بلکه مقصود آن است که در شیوه تفکر آنان نفوذ نموده به مساعدتشان قیام نماییم تا به سوی رشد و کمال سیر و سلوک نمایند.

## سؤال دوازدهم

آیا لزومیت دارد که هر کشوری دارای محفل روحانی ملی باشد. نظر شما در باره دهه اول و دوم آینده چیست؟

**جواب:** در سال ۱۹۵۳ حضرت ولی عزیز امرالله پیامی خطاب به کنفرانس بین القارات منعقد در ویلمت صادر و حضرت امة البهاء روحیه خانم آن را از قبل هیکل مبارک ایراد فرمودند. این پیام منتشر و در کتابی به عنوان "پیامهای حضرت ولی امرالله ۱۹۵۰-۱۹۵۷" بطبع رسیده است. در این پیام، مولای مهربان تاریخ معنوی جهان از زمان حضرت آدم تا دوران حضرت بهاءالله را مد نظر قرار داده و سپس افکار و نظریات خویش را در باره آینده تا انتهای این دور بدیع بیان می فرمایند. لازم به تذکر است که یکی دیگر از سؤالاتی که مطرح شده است در باره همین پیام می باشد و سؤال کننده پرسیده که آیا در آثار حضرت بهاءالله و مکاتیب حضرت عبدالبهاء آنچه را حضرت شوقی افندی در این پیام ذکر فرموده اند نیز وارد گردیده است یا خیر؟ در آثار مبارکه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء به صراحت و تفصیلی که حضرت ولی امرالله در این پیام شرح داده اند به چشم نمیخورد ولی از آنجایی که حضرت ولی امرالله مبین هیاکل مقدسه امریه می باشند لذا مقصود و مفهوم متون آثار مبارکه حضرت باب و حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء را علی العموم در این زمینه به ما لطف و مرحمت می فرمایند.

در این پیام حضرت ولی امرالله تاریخ معنوی عالم انسانی را به ده مرحله تقسیم می فرمایند که از حضرت آدم آغاز و به شریعت حضرت باب منتهی و سپس از حضرت بهاءالله شروع و مشتمل بر ده مرحله و دوره می گردد. دورانی را که از حضرت آدم آغاز و به شریعت باب و سپس به ظهور حضرت بهاءالله منتهی و مشتمل بر ده مرحله می گردد. قسمت نهم مشمول نقشه دهساله جهاد کبیر اکبر است که ابتدایش سنه ۱۹۵۳ و نهایتش سنه ۱۹۶۳ میلادی است و سپس مرحله دهم شروع می شود و تا اختتام دور بهائی امتداد خواهد یافت.

در آخرین قسمت پیام، حضرت ولی امرالله به سه مرحله اشاره می فرمایند که منبعث و حاکی از سه کلمه است، مرحله اول بسط و انتشار تجلیات انوار امرالله Diffusion به نظر این جانب آن زمانی است که نور آفتاب بر اشیاء می تابد و روشنایی می بخشد. مرحله ثانی مرحله حلول و نفوذ حرارت انوار امرالله است Penetration مثلاً در آفتاب عالمتاب نظر نمایید، مرحله نخست زمانی است که آفتاب بر جهان می تابد. از آغاز طلوع تا حوالی ساعت ده صبح، تأثیرش ضعیف و قلیل است اما از ساعت ده تا دو بعد از ظهر مرحله نفوذ است و آن زمانی است که حرارت نور آفتاب در سطوح اشیاء نفوذ می نماید. هیکل مبارک مرحله سوم را به کلمه رسوخ و تمکن تام حرارت انوار امرالله Suffusion تعبیر و تسمیه فرموده اند. میان افاضه و انتشار فرق و تفاوت وجود دارد. افاضه مرتبط به ظاهر و برون اشیاء است در حالیکه اشاعه و انتشار در درون اشیاء تأثیر می نهد. در واقع یعنی نور آفتاب در مرحله نخست بر جهان می تابد و در مرحله دوم حرارتش در خاک نفوذ می کند و بالاخره در طی مرحله سوم حرارت آفتاب در طبقات مختلفه و متون زمین منتشر شده مؤثر واقع می شود که نشر و انتشار داخلی در هیئت کره زمین و هیکل انسانی است. در حقیقت شبیه آن است که انسان وقتی سردش شده به محل گرمی وارد شود، نخست نور بر شما می تابد سپس شما کم کم احساس گرمی می کنید و بالاخره گرما اعضاء و جوارح بدن شما را در بر می گیرد و بدن شما تماماً گرم می شود. در توضیح و تشریح مرحله دوم حضرت ولی امرالله می فرمایند مقارن زمانی است که هیکل نظم اداری در جمیع ممالک و اقالیم جهان استقرار یافته باشد. این پیام مبارک دوبار به زیور طبع آراسته شد یکی در کتابی است که قبلاً عنوان آن را ذکر نمودم و اولین بار در کتاب عالم بهائی جلد دوازدهم بچاپ رسید. تاکید می کنم که حتماً این پیام را بدقت کامل مطالعه فرمایید زیرا در ردیف یکی از مهمترین پیامهای حضرت ولی امرالله محسوب می گردد.

اما قسمت دوم سؤال مربوط به وقائع و تصورات دهسال یا بیست سال آینده است. حضرت ولی امرالله چنین تصویری را به ما عنایت فرموده اند. مرحله دهم این جریانات فی حدّ ذاته آینهٔ وقائع آینده است. به نظر حقیر می توان اطمینان داشت که به جای ۱۸۱ محفل روحانی ملی کنونی، تعداد محافل ملیه در ده یا بیست سال آینده بالغ بر دویست محفل روحانی ملی گردد. بیاید سعهٔ دید و تصورات خود را

افزایش دهیم. در سال ۱۹۰۹ میلادی عرش مطهر حضرت نقطه اولی در قلب جبل کرمل استقرار یافت. فکر می‌کنم می‌توان در نظر مجسم ساخت که سال ۲۰۰۹ سال پراهمیتی برای بهائیان محسوب می‌شود زیرا یک قرن تمام از حدوث این واقعه عظیمه می‌گذرد. همچنین اگر به تاریخ امر بهائی نظر افکنیم ملاحظه خواهیم نمود که مولود جمال اقدس ابهی در سنه ۱۸۱۷ اتفاق افتاده و بنابراین سال ۲۰۱۷ مقارن با گذشت دوست سال از آن واقعه جلیل تاریخی می‌گذرد و دو سال بعد یعنی سال ۱۸۱۹ مولود حضرت رب اعلی بوده است. آیا معقول نیست تصور نمایم که در سال ۲۰۱۹ حادثه مهمه ای در عالم بهائی رخ خواهد داد؟ و ایضا سال ۲۰۲۱ مصادف با یادبود قرن اول صعود حضرت عبدالهاء است!! مطمئناً آینده حامل وقائع عظیمه خطیره از برای شریعه ربّانیه است. مراحل آتیه بلوغ طی خواهد شد و وسائل سهل و سریع ارتباطات فراهم خواهد آمد و پیام جانفزای حضرت بهاءالله با استقبال و پذیرش گرمتری مواجه خواهد شد. ولی آنچه مسلم است آن است که ما باید در باره وظائف هائله امروزه خود دقت و تأمل نمایم و تخمین وقوعات محتمله آتیه را به آیندگان بسپاریم.

حضرت ولی امرالله در یکی از توابع مبارکه مراحل مختلفه در خدمات تبلیغی را بیان می‌فرمایند. مرحله اول را تبلیغ و اقبال فردی ذکر می‌فرمایند بدین معنی که ما به تبلیغ افراد همّت می‌گماریم و پس از تصدیق، آنها را به صفوف لشکر نور(حیات) وارد می‌سازیم. مرحله ثانی مرحله دخول افواج است که افواج مؤمنین در هر زمان اقبال به امر نازنین می‌نمایند. مرحله ثالث که تا کنون وقوع نیافته در مورد اقبال و ایمان جمهور ناس و عامه مردم است. گهگاه اگر در جلسه تبلیغی ما، سه یا چهار نفر جمعاً به شرف ایمان فائز شوند ما در اثر هیجان زیاد بانگ و اطوبی به عنان آسمان می‌رسانیم که جمهور ناس به سراپرده حیات داخل شدند!! حضرت ولی امرالله می‌فرمایند مرحله تبلیغ جمهور محتملاً در اثر وقوع یک سلسله شرائط و عوامل رهیبه فجیعه مصیبت آمیز احداث می‌گردد که شاهد دخول هزاران نفوس به حظیره امر ربّ غفور خواهد شد. در حقیقت یعنی تعداد ۴۰۰۰ نفس یکمرتبه به چهار میلیون نفس ازدیاد می‌یابد. هیکل انور در همان توقیع منیع اضافه می‌فرمایند که چنین افزایش محیرالعقولی در منابع مادی جامعه و قوت و نفوذ آن نیز حاصل خواهد شد. این است آفاق ترقیات فائقه و اسعه امر الهی از منظر حضرت شوقی ربّانی.

حضرت ولی عزیز امر الله در یکی دیگر از توابع منیعہ مبارکہ توضیح می فرمایند حالیہ دو نقشہ در حیّز عمل وجود دارد یکی نقشہ اعظم است و دیگری نقشہ اصغر. نقشہ اصغر شامل مشروعاتی است کہ از مرکز جهانی بهائی سرچشمہ می گیرد بمانند نقشہ چہار سالہ و زمانیکہ این نقشہ بپایان رسید بیت العدل اعظم مشروع دیگری را بہ ما مرحمت می فرمایند. جمیع این نقشہ ہا و مشروعاتیکہ ہیکل اکرم بنفسہ الافخم بہ ما عنایت فرمودہ اند جزئی از نقشہ اصغر الہی است. برای فہم و درک نقشہ اعظم الہی، ہیکل مبارک مثل شطرنج را می زنند و می فرمایند ملل عالم مانند مہرہ ہای شطرنج اند و حضرت بہاء اللہ این سربازان را برحسب مشیت غالبہ و ارادہ سنّیہ خود بحرکت در می آورند. می فرماید "ید غیبی در کار است".

باید اطمینان داشتہ باشیم کہ جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم حافظِ امینِ عالم وجود است. آنچه کند برطبق موازین نقشہ اعظم اوست و آنچه در حیّز ادنی صورت گیرد از برای ترقی و تعالی امر اعلای اوست. طلعت بقا بہ کار خود مشغول و مألوف است و ارادہ فرمودہ کہ ما نیز بہ واجبات خود ساعی و کوشا باشیم. در کتاب مستطاب اقدس نازل (لم تر عین الابداع شبہہ) برماست کہ ہر یوم زبان بہ شکرانہ اش بکشاییم. ہر روز ہزار بار ستایشش نماییم کہ در یوم ظہور زندگی می کنیم و از آستان مبارکش رجا نماییم ما را در تنفیذ مشروعات سامیہ اش بہ خدمت سرافراز فرماید و باید مطمئن باشیم کہ اگر طلب و استغاثہ ما از صمیم قلب و روان باشد آن طلعت بیمثال قادر و تواناست ما را بہ عبودیت آستانش موفق فرماید. قدرت و عزّت از آن اوست. او عوامل ضعیف و نحیف را می پذیرد و بہ خدمت می گمارد. در گذشتہ چنین فرمودہ پس بیم و ہراسی از ضعف و ناتوانایی بہ خود راہ مدہید و قدم فراتر نہید. مگر در اثار سماویہ اش زیارت نمودہ ایم کہ قطرہ را دریا کند!! من بہ رأی العین مشاہدہ کردہ ام. من قطرہ را در ظل امر با چشم خود دیدم، نفوس ضعیفہ را در شریعت الہیہ زیارت کردم کہ در اثر شمول تأییدات ربانیہ حضرت بہاء اللہ چون بحور مواج شدند. فرمودہ کہ پشہ ضعیف را عقاب فلک اثیر گرداند. صدقَ اللہ العظیم. آنچه فرمودہ در حیّز عمل محقق ساختہ است. دست این بندگان ناتوان را گرفته، بشدید القوی تأیید فرمودہ و عزّت و قدرت بخشیدہ و حفظ و صیانت کردہ و بہ سبیل نجات رہمون شدہ است.

## سؤال سیزدهم

آیا مجاز است که اعضاء و جوارح بدن خود را برای مقاصد طبی اهداء نماییم؟

**جواب:** این موضوع دو جنبه دارد. یکی از این جنبه ها، اهداء یکی از اجزاء و جوارح بدن پس از مرگ انسان از برای مقاصد و نوایای علم پزشکی است و این هدیه در سند وصیت نامه شخص متوفی مذکور و مدون شده باشد. چنین مطلبی قبلاً از محضر مبارک حضرت ولی امرالله سؤال شده و هیکل انور می فرمایند مقبول و ممدوح است. ولی اضافه می فرمایند که شخص اهداء کننده باید در وصیت نامه خود تاکید نماید که پس از آنکه حوائج و نیازمندی های طبی رفع گردید جسد متوفی دفن شود و طعمه آتش قرار نگیرد. جنبه دوم زمانی است که اهداء کننده در قید حیات است و تصمیم گرفته یکی از اعضاء و اجزاء بدن را به جهان پزشکی تقدیم نماید. در ایام حضرت شوقی افندی، شخصی نابینا بود و یکی از اجزاء اظهار نمود که من دارای دو چشم بینا هستم درحالیکه با یک چشم می توانم زندگی کنم و یک چشم خود را به فرد نابینا هدیه خواهم کرد. خاطر مبارک از اقدام شایسته شخص بهائی خوشنود گردید. ما دارای دو کلیه هستیم و بعضی حتی سه یا چهار کلیه داریم. تعداد هرچه باشد از لحاظ پزشکی ثابت و مدلل گردیده که می توان با یک کلیه نیز زندگی کرد. بسیاری از بهائیان یکی از کلیه ها را بدین منظور والا و شایسته تقدیم نموده اند. این عمل، مبرور و پسندیده است.

## سؤال چهاردهم

علت چیست که وقتی می خواهیم توجه به حق نماییم دستان و چشمان

خود را به سوی آسمان بلند می کنیم؟

**جواب:** پروردگار عالمیان در جمیع نقاط و اکناف عالم موجود است و در دست و نظر به سوی آسمان کردن رموز روحانی است. وقتی در باره کره ارض و ارتباط آن با عالم خلقت تفکر می نمایم

ملاحظه می کنیم که کره ارض چون نقطه محقری در کهکشان است که بالا و پایینی ندارد. همه جا پایین است و همه جا بالاست.

در رشته تحقیقات در باره سیر ترقی و تکامل گفته اند که مهمترین مرحله نشو و نمای انسان زمانی متجلی گشت که بشر به جای آنکه با چهار دست و پا حرکت نماید بر دویای خود ایستاد. حیوان چهار پا است ولی حالت طبیعی بشر راست بودن است تا ستون فقراتش مستقیم بماند. این است که جمال مبارک اراده فرموده اند که در موقع ادای صلوٰه دستها را به حالت قنوت به سوی آسمان بلند نماییم تا روح ما بدان وسیله به مقامی ارفع و اعلی ارتقاء یابد.

### سؤال پانزدهم

**احساس می کنم که دیگران به من حسادت می ورزند و مرا دوست ندارند. در حقیقت من هم آنها را دوست ندارم. چه باید کرد؟**

**جواب:** جای کمال تأسف است. به نظر می رسد شخصی که این سؤال را مطرح نموده با مشکل معنوی دشواری روبروست. این شخص تصور می نماید که دارای صفات خاصی است. اولاً این فکر بدایتاً اشتباه است، پس دیگران را مورد قضاوت قرار می دهد و می گوید آنها به من حسادت می ورزند. در آثار مبارکه مذکور است که ما حق نداریم دیگران را قضاوت کنیم. تنها خداوند تبارک و تعالی دارای چنین اختیاری است. داوری دیگران نمونه ای از خودستایی و انانیت ماست- انانیتی که موجب چنین تصورات و تخیلات می گردد. ما باید از درگاه حضرت بهاءالله رجا و تمنا نماییم که ما را از این تصورات موهومه رهائی بخشد. حضرت عبدالبهاء می فرمایند اگر شخصی دارای ده خصوصیات ناپسندیده باشد و یک صفت نیک و حمیده، ما باید نظر به نیک نماییم و بد را فراموش کنیم. همچنین فرموده اند که تنها راه وصول به وحدت و یگانگی، بخشندگی و بخشودگی است. فرض کنیم نویسنده این سؤال صحیح گفته و شخصی به او حسادت می ورزد، وظیفه اخلاق بهائی ایجاب می نماید که چشم ببوشد و ببخشد.



جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء در الواح مقدسه شتی می فرمایند که اگر ما انتظار داریم قصور و خطیئاتمان مورد عفو و پوزش دیگران قرار گیرد باید اول خود گناه دیگران را ببخشیم حتی اگر دیگران با ما به مرحمت و شفقت رفتار نمایند. اگر بخواهیم پروردگار بیهمتا گناهان ما را به دیده عفو و غفران بنگرد ما نیز باید چشم از خطایای دیگران بپوشیم. بهائی صادق هنگام دعا و استغاثه به آستان حضرت احدیه باید نخست از صمیم قلب ندا کند که شائبه بغض و کینه از احدی بدل راه نداده و خطای همه را بخشوده است. حضرت عبدالبهاء با آنهمه مصائب و بلاها که از محمد علی و سائر ناقضین تحمل فرمودند در الواح وصایای مبارک طلب عفو و مغفرت از برای کل می فرمایند. اولین دعای ما به آستان سلطان بقا باید این چنین باشد. قبل از آنکه از آستان ملیک غفار طلب عفو و امرزش برای عیوب و قصور خود نمایم باید (معایب و خطایای) دیگران را به دیده اغماز نگریسته در حقشان دعا کنیم. در دوران زندگانی اگر عناد و نفرت دیگران را در صفحه دل می پرورانیم باید بدانیم بار سنگینی بر دوش خود قرار داده ایم. به کمال تأسف بارها شنیده ایم که یکی از احبا می گوید از آستان جمال مبارک تمنا کرده ام او را مشمول کفر و عقوبت خود فرماید زیرا به من بد کرده است. یا آنکه چون نسبت به من پشیمان نشد و نادم نگشت از خدا می خواهم که از او انتقام بکشد!! این طرز فکر و رفتار بهائی نیست و از خودپرستی و خودستایی سرچشمه می گیرد. دور از عواطف لطف و مهربانی است. اگر کجرفتاری شخصی مستلزم اجرای عدالت باشد، این مربوط به افراد جامعه نیست بلکه منوط و مربوط به هیئت جامعه است. عدالت از مختصات خاصه و وظائف اصلیه تشکیلات و نظامات است درحالیکه وظیفه افراد عفو و اغماض و شفقت و مهربانی می باشد. شاید تصور ما این است که وقتی در تلاوت مناجات به این جمله می رسیم که "خدایا ما گنہکاریم" صحبت از دیگران است و از ما نیست!! حضرت شوقی افندی مرقوم داشته اند که آن حضرت، یعنی حضرت ولی امرالله و آیته فی الارض، کمال مطلق نیستند، مثل اعلی در امرالله حضرت عبدالبهاء هستند بنابراین اگر حضرت ولی امرالله اعلام بفرمایند که کامل نیستند پس من و شما کیستیم و چیستیم؟ ما همه گنہکار بوده و خواهیم بود زیرا انسانیم و آدمی جایز الخطا است ولی قلوبمان باید مالا مال از عشق و محبت حقیقی باشد.

حضرت بهاء‌الله در لوح سلطان ایران خطاب به ناصرالدین شاه می‌فرماید: إِنَّ الَّذِيْنَ حَوَّلَكَ يُحِبُّونَكَ لَانْفِسِهِمْ وَ لَكِنَّ الْعُلَّامَ يَحِبُّكَ لِئَنْفُسِكَ. بدین مضمون که اطرافیان تو ترا به خاطر منافعتشان دوست می‌دارند و محبت من به تو به خاطر تو است. این است فرق میان محبت خودپسندانه و محبت حقیقی و بی‌شائبه!! اگر ما عاشق جمال مبارکیم نه برای آن است که از ساحت رفیعیش خواهان کرم و عطائیم بلکه به جهت فدای جان در سبیل آن محبوب جانان است. نباید امرالله را برای خود بخواهیم بلکه خود را برای امرالله بدانیم. محبت اولی خودخواهانه است و محبت دومی محبت بی‌شائبه. خداوند تبارک و تعالی نمونه‌هایی از محبت بی‌شائبه خلق فرموده تا ما بتوانیم بدایع این محبت را ادراک نماییم. نظر به مهر و محبت مادرانه در عالم حیوان نماید. ملاحظه فرمایید که مرغ باچه مهر و محبتی با جوجه‌های خود رفتار می‌نماید. محبت مرغ از نوع محبت خودپرستانه نیست. اگر انانیتی در بین بود مرغ به جوجه‌ها می‌گفت من به شما محبت می‌کنم تا وقتی شما بزرگ شدید از من مواظبت نمایید! ولی مرغ به مقتضای خلقتش چنین نمیکند بلکه جان خود را در معرض خطر قرار می‌دهد تا جوجه‌هایش محفوظ بمانند. شبانگاه آرامش ندارد و نمیخواهد زیرا جوجه‌ها مدام در حول و حوش او در تحرکند. این است محبت بی‌شائبه و پروردگار توانا این مثال را در عالم وجود آفرید تا بدانیم که محبت حقیقی امکان‌پذیر است. حضرت ولی‌امرالله شریعه الهیه را "طفل ضعیف" تسمیه فرموده‌اند. ما باید در سبیل پرورش و مهربانی و خدمت و ترقی او جانفشانی نماییم و این مجهودات باید به کمال از خودگذشتگی و طیب خاطر معمول گردد. این است که حضرت عبدالبهاء می‌فرماید "أَغْرِقْنِي فِي بَحْرِ الْفَنَاءِ" (مرا غریق دریای نیستی فرما).

## سؤال شانزدهم

لطفا در باره خود و فامیلتان صحبت بفرمایید و هر مطلب دیگری که ما را در تخلق به اخلاق بهائی کمک و مساعدت نماید.

**جواب:** در کتاب انجیل مقدس مثلی از حضرت مسیح منقول است معروف به مثل (تالنت) که می گوید "بهر کس آنچه داده شود به همان مقدار از او نیز خواسته می شود". یعنی اگر کسی مورد مرحمت و برکت حق قرار گرفت، خداوند از او توقع بیشتری دارد تا از کسی که لطف و عنایتی نصیبش نگشته است. اما این عبد مورد مکرمت بسیار قرار گرفته که استحقاق هیچیک را نداشته است. خداوند خیلی انتظار از حقیر دارد و خود می داند که به هیچوجه نتوانسته ام حتی به اقل از آنچه سزاوار مراحم و عنایات الهیه بوده است قیام نمایم. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه می فرمایند که عباد هرگز نخواهند توانست به شایستگی از عهده شکر و ستایش یکی از نعمات حضرت کثیر الالطاف برآیند. خداوند هر وقت جود و کرم عطا فرماید انتظار سپاس ندارد بل مترصد آن است که ما با اعمال و کردار در حیات خویش مراتب امتنان خود را اثبات نمایم.

دوسال و نیم بیش از عمر من نمیگذشت چون پدرم مرحوم شده بود و حضرت عبدالبهاء از مادرم که در آن ایام در شهر باکو از توابع آذربایجان روسیه زندگی می کرد خواستند که به ارض اقدس برود. وقتی مادرم با دو پسرانش (من فرزند کوچکتر بودم) به ارض اقدس وارد شد، صعود مبارک اتفاق افتاده بود. در حقیقت وقتی در ایام صباوت دیده به جهان باز نمودم، چشمم به وجه مبارک حضرت ولی عزیز امرالله و چهره صبیح حضرت ورقه علیا در بیت مبارک حضرت عبدالبهاء روشن گشت بعد از ظهر یکروز تابستان با مادرم به بیت مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف شدیم. آنانکه به زیارت اعتبار مقدسه و بیت مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف گشته اند می دانند که وقتی از پلکان عبور می کنید به سالون بزرگی در وسط عمارت وارد می شوید. در وسط این سالون میز گردی قرار دارد که در ایام حیات حضرت عبدالبهاء نیز وجود داشت. هنگام ورود ما حضرت ورقه علیا در سمت راست میز جلوس فرموده بودند و در مقابل مُعزّی الیها سماور کوچکی بود و حضرتشان لقمه نان و

پنیر سفید و چند برگه نعناء تازه آماده فرموده بودند که با چای تناول بفرمایند. در این اثناء این عبد صغیر و والده به درب اطاق رسیدیم و حضرتشان به من فرمودند بیا و من فی الفور به طرف ایشان دویدم. فرمودند چشمانت را ببند و دهانت را باز کن و لقمه‌ای را که تهیه فرموده بودند در دهان من گذاشتند. تا امروز که این حکایت را برای شما بازگو می‌کنم هنوز مزه تازگی آن نان و پنیر سفید و برگ نعناء را در مذاق خود احساس می‌نمایم.

ما در سال ۱۹۲۲ به ارض مقصود وارد شدیم و حضرت ورقه علیا در سال ۱۹۳۲ به ملکوت ابهی عروج فرمودند بنابراین من و برادرم جلال در این مدت دهسال بارها به محضر اشرفشان شرفیاب شدیم. هر وقت به غرفه مبارکشان وارد می‌شدیم همیشه شیرینی به ما مرحمت می‌فرمودند. گاهی که کسالتی عارض می‌شد و در بستر استراحت می‌فرمودند و ما افتخار زیارتشان را حاصل می‌کردیم برادر بزرگتر من که جسورتر هم بود می‌پرسید شیرینی‌ها کجاست و حضرتشان که در بستر تشریف داشتند می‌فرمودند در آن گنج، درفش را باز کن و یکی برای خودت و یکی برای برادرت بردار"

در آن ایام فلسطین تحت الحمايه دولت انگلیس بود و پول رایج بلاد از پول عثمانی به لیره انگلیسی تغییر کرده بود. یکی از آن روزها که برادرم به حضور حضرت ورقه علیا مشرف شد، حضرتشان یک شیلینگ انگلیسی به او مرحمت فرمودند و گفتند که نصف آن مال تو است و نصف دیگر مال برادرت. "برادرم پول را از دست مبارک گرفت و عرض کرد "چطور می‌شود؟ من چگونه این سکه را به دو نیم تقسیم کنم!!" حضرت خانم فرمودند "بسیار خوب" و سپس یک شیلینگ دیگر به او لطف کرده فرمودند یکی برای تو دیگری برای برادرت".

اگر به راستی خواسته باشید بدانید چه شخصی والده حقیقی حضرت شوقی افندی بود من به کمال اطمینان می‌گویم که ضیائیه خانم، مادر جسمانی مبارک، والده ایشان نبودند بلکه حضرت ورقه علیا ام حقیقی حضرت شوقی افندی بودند. همچنین میرزا هادی، پدر جسمانی مبارک، والد ایشان نبودند بلکه حضرت عبدالبهاء اب حقیقی حضرت ایشان بودند. روزی حضرت ورقه علیا از من پرسیدند "وقتی بزرگ شدی می‌خواهی چه شخصی باشی؟" من در آن اوقات طفل صغیری بودم، شاید هفت

سال داشتم و پدرم صعود نموده بود و می خواستم کاری را که پدرم می کردند منم بکنم. شنیده بودم که پدرم مبلغ امرالله بودند و کلمه مبلغ دارای سه حرف م و ب و غین است. می خواستم عرض کنم مبلغ ولی اشتباه کردم و گفتم می خواهم پیغمبر بشوم!! در آن لحظات مادرم فاطمه خانم در اطاق مجاور بود. حضرت ورقه علیا او را صدا کرده فرمودند "فاطمه خانم، بیا بیا پسرت می خواهد اظهار امر کند! می گوید پیغمبر است!!!"

حضرت ولی امرالله همیشه کلاهِ فینه (قلنسوه) برنگ سیاه استعمال می فرمودند و احبای الهی انواع و اقسام کلاه از جمله کلاهِ فز سیاه به ساحت اقدس تقدیم می داشتند. کلاه ها به اندازه های مختلف بود زیرا احبا از اندازه صحیح اطلاعی نداشتند و وقتی کلاه ها مناسب نبود به والده مبارک می فرمودند که آنها را به احبائی که می خواهند بدهند و بدین ترتیب مادرم همیشه از این کلاه ها برای من و برادرم به دست می آورد. در یکی از این ایام حضرت ورقه علیا سخت مریض و بستری بودند. رسم مبارکشان این بود که هر وقت حضرت ولی امرالله به مقام اعلی تشریف می بردند ایشان نیز سعی می نمودند برای استماع زیارتنامه مبارک که حضرت ولی امرالله تلاوت می فرمودند حضور بهم رسانند. در آنروز مادرم به ما گفتند که به مقام اعلی نخواهند رفت زیرا حضرت ورقه علیا فرموده اند به بیت مبارک حضرت عبدالبهاء رفته کمک نمایند چه که حضرت خانم در آن روز کسالت داشتند. مادرم گفتند بعد از مراسم زیارت در مقام اعلی به منزل نروید بلکه به بیت مبارک حضرت عبدالبهاء بیاید تا همه با هم به منزل برویم. بعد از تلاوت زیارتنامه حضرت ولی امرالله به معیت زائرین پیاده به بیت حضرت عبدالبهاء تشریف بردند. رسم مبارک این بود که شبها از مقام اعلی تا بیت مبارک با زائرین مشی می فرمودند. در آن ایام تعداد زائرین دو یا سه نفر بیش نبود در حالیکه امروزه بالغ بر یکصد یا یکصد و پنجاه نفر می شود. در آن شب تنها خادم مبارک علی اصغر قزوینی نیز در رحاب مبارک بود، من و برادرم هم در پشت سر جمع براه افتادیم زیرا مادرم گفته بودند پس از تلاوت زیارتنامه به بیت مبارک برویم. در آن ایام این طبقات (تراس) زیبا وجود نداشت و به جای آن طبقات بسیار بسیار باریکی بود. وقتی وارد خیابان عباس می شوید اولین خیابانیکه به سوی بیت مبارک حضرت عبدالبهاء سرازیر می شود خیابان هاپارسیم است. قسمت اول و بالای این خیابان هنوز اسفالت

نشده بود و بنابراین در قسمت پایین خیابان که اسفالت بود اثرات مشی و جای پای خاکی خوب نمایان می شد. وقتی که به قسمت بالای این راه خاکی رسیدیم من محل اقدام مبارک را تشخیص دادم و به خود گفتم که باید کوشش نمایم در محل اقدام مبارک راه بروم. در چند قدم اول خوب موفق شدم ولی به زودی ملاحظه نمودم که علی اصغر هم همین کار را می کند. پاهای من کوچک بود و قدمهای علی اصغر بزرگ و بارها قدمهای ما با هم برخورد داشت. وقتی که به بیت مبارک رسیدیم هیکل مبارک زائرین را مرخص نموده فی امان الله فرمودند و از باب بیت عبور نموده از پلگان بالا رفتند و من و برادرم نیز در عقب سر مبارک حرکت می کردیم. هیکل اقدس فینه سیاه بر سر داشتند و ما نیز کلاه سیاه پوشیده بودیم. حضرتشان وارد بیت مبارک شدند و ما نیز پشت سر مبارک بودیم و هیکل اقدس به طرف راست به سوی غرفه حضرت ورقه علیا پیش رفتند و ما نیز رفتیم و هیکل مبارک داخل راهرو شدند و ما هم وارد راهرو شدیم و چنان نزدیک هیکل اقدس واقع شده بودیم که وقتی حضرتشان درب غرفه خواب حضرت ورقه علیا را گشودند ما توانستیم بینیم که معزّی الیها در بستر استراحت فرموده اند. حضرت ورقه علیا صدای اقدام مبارک را می شناختند و وقتی باب غرفه باز شد سعی فرمودند به احترام ورود مبارک از جا برخیزند ولی هیکل اطهر به طرفشان دویده و ایشان را گرفته فرمودند "لطفاً استراحت بفرمایید، جایز نیست" هیکل مبارک در قرب حضرت ورقه علیا جلوس فرمودند و من و برادرم در گوشه اطاق نشستیم و در دل از خود می پرسیدیم آب نبات ها کجاست؟ وقتی مادرم آگاه شد که ما به بیت مبارک آمده و به غرفه حضرت خانم رفته ایم کسی را به دنبال ما فرستاد. برادرم کار درستی کرد. اول پیاخاست بعد تعظیم کرد سپس عقب عقب به سوی درب اطاق راه افتاد و خارج شد. من در دل گفتم این صحیح نیست باید به هیکل مبارک دست بدهم لذا به سوی مبارک پیش رفتم و هیکل اقدس بر روی مبل جلوس فرموده بودند دست کوچک خود را به سوی مبارک دراز کردم و آن مظهر الطاف تبسمی فرموده دست مرا گرفته فرمودند "خدا حافظ" یعنی خوب شد تشریفتان را بردید!! وقتی از اطاق خارج شده وارد راهرو شدم دیدم والده ایستاده اند. پس از خروج از منزل مادرم پرسید چرا دیر کردی؟ گفتم که برادرم دست نداده بود و من فکر کردم باید جلو رفته به حضرت شوقی افندی دست بدهم! به این علت بود. مادرم ناراحت شد و گفت نه این

درست نیست تو باید همان کاری را بکنی که برادرت کرد. دست مرا گرفت و گفت پسرم بدان تو نمیایستی به هیکل مبارک دست بدهی، تو پسر بچه ای، پسر بچه کوچکی! و دست مرا زد. من حقیقتاً غمگین شدم. در راه منزل مادرم از من پرسید "علی راستی با هیکل اقدس دست دادی؟ در جواب گفتم بلی، گفت دستت را بده و گرفت و بوسید! من حیران شدم اگر عمل خطائی مرتکب شده ام چرا دستم را می بوسد؟

این بود خاطرات ایام صباوت. در سال ۱۹۳۹ به ایران رهسپار شدم و در سال ۱۹۵۱ ما به افریقا مهاجرت کردیم. در سال ۱۹۵۷ برای زیارت مقامات متبرکه از یوگاندا به ارض اقدس شرفیاب شدم. یعنی در حقیقت پس از گذشت هیجده سال دوباره به شرف لقای مبارک فائز شدم و از زیارت هیکل اطهر غرق دریای تأثر و تحسّر شدم. همیشه در خاطر سیمای خَضَلِ نَضَلِ رِیَانِ مجسم بود حال آثار هرّم در وجود مبارک بارز و مشهود بود. وقتی بیانات می فرمودند صوت مبارک همواره رنّان بود و حین تلاوت زیارتنامه همان لحن ملیح و جذّاب به گوش می رسید. وقتی در باره امرالله سخن می فرمودند قدرت و شوکت کلام تغییری نداشت ولی هیئات که قامت کمی خمیده شده بود. فینه همان کلاه فز سیاه ولی شعرات رنگ خزان داشت. پنج یا شش زائر دیگر از بلاد ترکیه بودند و برای اولین بار به محضر مبارک مشرف می شدند و نمیدانستند که در درون من چه می گذرد. جان و روانم غمگین بود و نشئه و رعشه زیارت محبوب نازنینم با حزن و اندوه همدم و آلوده.

به خاطر آوردم آنچه جناب سمندری بعد از زیارتشان از مقامات متبرکه و اعتبار مقدسه در سال ۱۹۴۰ به ما فرمودند. اوائل دوران جنگ جهانی دوم بود و حضرت ولی امرالله زیارت اعتبار مقدسه را متوقف ساخته بودند ولی اراده مبارک بر این تعلق گرفته بود که جناب سمندری با قرینه از ایران به ارض اقدس مشرف گردند. جناب سمندری حکایت می کردند یکی از آن روزها که حضرت ولی امرالله از بیت مبارک عازم مقام اعلی بودند به ایشان فرمودند "چشم خسته، انگشت ها خسته، مغز خسته، اعصاب خسته." ولی وجود مبارک از ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۷ مدام به مجهودات و فعالیتات خود یوماً بعد یوم بدون وقفه و تعطیل ادامه می دادند.

این موضوع مرا به یاد مطلب دیگری درباره باغبان حضرت عبدالبهاء که نامش خلیل بود می اندازد که خود برای من نقل کرده است. حضرت عبدالبهاء گهگاه به قصر بهجی تشریف می بردند و شب را در غرفه محقر خود در بیت زائرین استراحت می فرمودند. باغبان مبارک صبح سحر بر می خاست تا به کارش برسد. او حکایت کرد که سحرگاه بر حسب معمول برخاستم که به کار مشغول شوم. دوستان عزیزی که به نعمت زیارت مقامات متبرکه متنعم گردیده اند می دانند که محل بیت زائرین کجاست و همچنین مطلعند که پهلوی قصر مبارک قرار دارد و دیواری در جوار قصر واقعست. کمی پایین تر در آن ایام تلمبه آب دستی بود. وقتی از بیت زائرین خارج شدم دیدم حضرت عبدالبهاء دستهایشان بر روی دسته تلمبه آب قرار دارد و رأس مبارک بر دیوار تکیه داده شده استراحت می فرمودند. من فوراً ایستادم که مبادا مزاحم خاطر مبارک شوم... "این واقعه حوالی یکسال قبل از صعود مبارک اتفاق افتاده بود و بنابراین سن مبارک بالغ بر ۷۶ سال می شد. به راستی هیکل اقدس نیازی به تلمبه زدن نداشتند زیرا باغبان موجود بود. باغ وسیعی هم در آن ایام نبود بلکه باغچه بسیار کوچکی حول روضه مبارکه ایجاد شده بود و لکن حضرت عبدالبهاء در اثر عشق موفور به جمال عزّ غفور می خواستند به دست خود گلهای مقام مطهر را آبیاری نمایند. "بنابراین ایستادم. بعد از چند لحظه حضرت عبدالبهاء بیدار شدند و به تلمبه زدن ادامه دادند." حقیر هم وقتی مولای عزیز حضرت ولی امرالله را زیارت نمودم به یاد آن حکایت افتادم و متوجه شدم که رنج و تعب در نظر حق اهمیتی ندارد. عشق حقیقی سختی نشناسد. مرگ عذریست مقبول و مرض معذور و لکن زحمت و مشقت مقدور و میسور. باید لحظاتی چند مکث و استراحت نمود ولی به کار خود ادامه داد. این است شرط ولا و شیفتگی به آستان بها.

در ایام تشریف به محضر انور در سال ۱۹۵۷ یکی از زائرین ترکیه شدیداً سرفه می کرد و ما از زیارت بهجی به حیفاً مراجعت کرده بودیم. وقتی هیکل انور حال او را ملاحظه نمودند فرمودند "شما خسته هستید!" زائر جواب داد "یا حضرت شوقی افندی، لا والله خسته بودم ولی حال که در محضر انور هستم تمام خستگیهایم رفع شده." ما از مسافرخانه به سوی مقام اعلی در حرکت بودیم. وقتی هیکل اقدس این صحبت را شنیدند توقف فرمودند و ما که پشت سر مبارک بودیم همگی ایستادیم. وجه



مبارک را متوجه ما ساختند و وقتی چهره مبارک را مشاهده نمودم آثار حزن و اندوه از عملی که این زائر کرد و لسان به نعت و ثنای هیکل اقدس گشود به خوبی نمایان بود حضرت ولی امرالله به کمال مرحمت از وی پرسیدند چرا چنین گفتید؟ زائر مزبور نمودنست چه بگوید و آرزو می کرد زمین به دو نیمه شده او را زنده در بطن خود جای می داد. آنگاه هیکل انور فرمودند شما باید می گفتید "آری خسته بودیم و لکن حال که در جوار مقام، حرم مقدس حضرت رب اعلی واقع شده ایم خستگی ما به کلی رفع شده است. شما برای دیدن من به اینجا نیامده اید بلکه زائرین از برای زیارت مقامات متبرکه می آیند که به دعا و نیاز پردازند. یاران نباید ناظر به افراد باشند" و بدین ترتیب هیکل مبارک خود را در ردیف عموم افراد جهانیان قرار دادند. این حاکی از مراتب تواضع و فروتنی حضرت شوقی افندی بود. در وجود اقدس بدایع مجد موقور و تواضع موفور همیشه ظاهر و پدیدار بود. پس از عروج مرکز عهد و پیمان بها، حضرت ولی امرالله سعی می فرمودند یاران الهی به خوبی ادراک نمایند که ایشان حضرت عبدالبهاء نیستند. حضرت عبدالبهاء سر مبارک را به عمامه مزین می فرمودند ولی حضرت شوقی افندی هرگز عمامه بر سر ن نهادند. حضرت عبدالبهاء به پوشش عبا متردی بودند ولی هیکل مبارک البسه اروپایی استعمال می نمودند. حضرت عبدالبهاء وجه صبیح را به زیور لویه سفید می آراستند و حضرت شوقی افندی روزانه می تراشیدند. اگر به بیرونی بیت مبارک نظر نمایید در قسمت چپ کرسی خاصی قرار دارد که عموماً حضرت عبدالبهاء بر آن جلوس می فرمودند، حضرت ولی امرالله هیچگاه بر آن جالس نگشتند بلکه مخذه ای در آن مکان قرار دادند و خود در جوار آن می نشستند

در ایام جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء هروقت یاران اجتماع می نمودند و به دعا و مناجات می پرداختند اگر جمال مبارک یا حضرت عبدالبهاء به جلسه تشریف می آوردند، خواننده ساکت می شد و جمیع به احترام قیام می نمودند. حضرت ولی امرالله اجازه نمیفرمودند و زمانیکه به جلسه تشریف می آوردند و خواننده توقف می نمود، می فرمودند "هرگاه شما مشغول تلاوت مناجات و الواحید و اگر من یا شخص دیگری وارد جلسه می شود نباید توقف کنید بلکه باید به تلاوت آیات ادامه دهید.

به یاد دارم روزی در بیت زائرین در حیفا هوا بارانی بود و درب اطاق مسدود بود و ما مشغول تلاوت آیات بودیم که حضرت ولی امرالله تشریف آوردند. خواننده آیات سکوت کرد و کل قیام نمودند. هیکل مبارک در محل مخصوص جالس شدند و فرمودند "از این پس هرگز این عمل تکرار نشود هنگامی که آیات الهی تلاوت می شود اگر من وارد شدم شما باید ادامه دهید". دو هفته بعد دوباره نظیر این اتفاق رخ داد. باران می بارید و درب اطاق بسته بود. حضرت ولی امرالله وارد شدند. ما همگی ناراحت بودیم ولی شخصی که مناجات تلاوت می نمود ادامه داد. خوب به یاد دارم من همانطور که نشسته بودم سر را کمی به بالا برده و از زیر چشم توانستم کفشهای مبارک را بینم که به طرف کرسی مخصوص تشریف می برند. وقتی مناجات تمام شد همه قیام نمودند و به طرف هیکل اطهر توجه نمودند. حضرتشان به کمال لطف و مرحمت امر به جلوس دادند.

در دوره میثاق رسم بود احبای اشعار و قصائد در مدح و ثنای مبارک می سرودند و در جلسه ایستاده در محضر مبارک قرائت می نمودند. حضرت عبدالبهاء اجازه می فرمودند. اما من به یاد دارم روزی در محضر حضرت ولی امرالله جوانی قیام کرد تا قصیده ای را که انشاء نموده بخواند. پس از آنکه دو سطر اول را قرائت نمود و هیکل مبارک دریافتند که در تعریف و توصیف هیکل مبارک است از قرائت آن جلوگیری فرمودند. فرمودند "اگر احبای اشعار و قصائد می سرایند باید در مدح و ثنای هیاکل مقدسه باشد نه در حق من!"

در گذشته در حیفا و عکا رسم این بود که اگر طفلی به دنیا می آمد والدین از محضر انور جمال اقدس ابهی یا حضرت عبدالبهاء استدعای نام می نمودند. در ایام حضرت ولی امرالله وقتی احبای الله بدین مقصود به حضور مبارک مشرف می شدند می فرمودند خدمت حضرت ورقه علیا بروید و تقاضا کنید، اجابت می فرمایند.

قصد این جانب از ذکر این مطالب آن است که حضرت ولی امرالله می خواستند به جمیع گوشزد فرمایند که حضرت عبدالبهاء مَثَلِ اعلاى امر الهی بودند و من ولی امرالله هستم. هیکل مبارک خود مرقوم داشتند که احبای نباید در یوم مولود و یا هر یوم دیگری که ارتباط به حیات عنصری ایشان داشته باشد جشن و یا جلسه یادبودی برقرار نمایند. به راستی بسیار صعب و دشوار است که در یوم

چهارم نوامبر که مصادف با روز صعود مولای توانا است، شمل اهل بها خاصه خادمان استان ملیک بقا که در مرکز جهانی بهائی به عبودیت قائمند در رثای مولای عزیز اقدامی ننمایند. آری رضای مبارک در این بود.

یکی از خصوصیات بارزه امر الهی کیفیت ادعیه و اذکار و تعداد دعا و مناجات‌هایست که تا کنون بچاپ رسیده و در دسترس همگان قرار گرفته است. در عالم مسیحیت فقط یک مناجات از لسان حضرت مسیح نازل گشته و ادعیه دیگر را مظهر ظهور نازل فرموده بلکه از قلم ابناء بشر صادر شده است. در قرآن مجید آیات و فقراتی چند موجود است که می توان انانرا از جمله ادعیه و مناجات قلمداد نمود. به کمال اطمینان عرض می نمایم که آنچه امروزه از آثار مبارکه در ادعیه و اذکار و مناجات ترجمه و طبع و منتشر گردیده به مثابه قطره ای از بحر اعظم است. مثلاً ما تا کنون سه یا چهار مناجات در باره صیام به زبانهای اروپایی و السنه دیگر ترجمه کرده ایم. بالغ بر سی مناجات از کلک اطهر جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در باره صیام شرف صدور یافته است. ذکر این مثال از برای آن است که متوجه گردیم تعداد مناجات‌هایی که اکنون در عالم غرب در اختیار است چقدر محدود است و چقدر در مستقبل ایام ترجمه خواهد شد. بنابراین به یقین مبین می توان گفت که یکی از خصوصیات شاخصه این آیین نازنین تعداد ادعیه و اذکار نازله از سماء مشیت و کیفیت این ادعیه بینظیر است.

دعا و مناجات به نظر این جانب شامل سه قسمت می باشد. قسمت اول، مرحله تهیه و تدارک است. مثلاً مرحله وضو قبل از نماز. وضو از برای حصول آمادگی نفس قبل از آغاز نماز است. نظر به نقشه و طرح بنای مشرق الاذکار نمایم. حول و حوش مشارق اذکار به فرموده حضرت عبدالبهاء باید به گل و ریاحین مزین گردد تا احبا حین ورود به بنا از میان گلستان غلباً عبور نمایند. این برای حاضر کردن نفس از برای ذکر و دعاست. روضه مبارکه را در نظر آرید. آن مقام اطهر نیز به باغات سبز و خرم محاط است. عزیزانی که به زیارت ارض میعاد فائز و متباهی شده اند می دانند که وقتی به باب کالینز می رسید، به حرم اقدس وارد می شوید. درمقابل شما روضه مبارکه علیا قرار دارد و در نهایت سکوت و احترام به سوی مقام مالک انام پیش می روید. (حضرت بهاءالله می فرمایند حتی زمانیکه

به طرف بنای مشرق الاذکار در حرکتیم باید توجه به حق کنیم و طلب عفو و غفران از خطیئات خود نماییم). حال وقتی به مقام اطهر نزدیک می شویم به باب کوچکی می رسیم. در اینجا کفشها را گذاشته از سه یا چهار پله بالا رفته وارد مقام ارفع اسنی می شویم و پس از عبور از راهرو کوتاهی بالاخره دیده به مدخل مقام امنع روشن و منور می سازیم. وقتی به آستان اقدس امنع نزدیک شدیم پرده ای آویخته شده، این است حد و انتها و فراتر غیر جائز. در اینجا جبین بر زمین ساییده زبان به دعا و مناجات می گشاییم. مقصود من از این شرح و تفصیل، ذکر مدارج تهیه و آمادگی نفس از برای دعا و استغاثه است.

مرحله دوم زمان تلاوت دعا و مناجات است. مناجاتی را که شما تلاوت می نمایید کلامی نیست که بشر تنظیم کرده باشد بلکه از یراعه حضرت رب اعلی و جمال اقدس ابهی و یا حضرت عبدالبهاء صادر شده است. در این وقت باید توجه و تفکر تام در آنچه تلاوت می کنید بنمایید. آیا دقت و تمعن در الفاظ و عبارات مهم است یا آنکه معانی و مفاهیم اعتبار و اهمیت دارد. هدف و مقصد غائی از ادعیه و مناجات نازله، به نظر حقیر، کمک و مساعدت ما در انقطاع و انصراف از محیطی است که در حول و حوش ماست. حضرت عبدالبهاء در یکی از مناجاتهای خود می فرمایند ... دمدمه الالفاظ و الاصوات.. چنین به نظر می رسد که حق منبع توجه به دمدمه الفاظ و اصوات ندارد بلکه ناظر به قلوب و ارواح است، تهیج، قلوب مخلصه می طلبد نه تفوه به کلمات خالیه. اگر تفوهی است، باید در سیل سعی و اهتمامی باشد که قلب ادراک نماید و بما ینبغی پردازد. این شرح و بسط مرحله دوم بود. حال که آماده ایم و از ما سواه منقطع و در بحر معانی و مفاهیم کلمات نازله غوطه ور شده ایم مهیای ورود به مرحله سوم می گردیم.

مرحله سوم ارتباط و اتصال ما با جمال اقدس ابهی است. با زبان حال دریچه قلب را گشوده با محبوب جان و مقصود روان بگفتگو می پردازیم. می گوئیم ما ضعیفیم، نادانیم، محتاجیم، گنهکاریم، غافلیم، ذاهلیم. سپس وقت آن است که بگوئیم خطایای دیگران را می بخشیم، چه آنانکه ما را آزار داده اند چه آنانکه ظلم و جفا روا داشته اند، چه به حق و چه به ناحق. خدایا از قصور همه ما بگذر و ما را مورد عفو و بخشایش خویش قرار ده.

اگر نیازمندیم و با مشکلی روبرو هستیم از ساحت انورش عون و عنایت می طلبیم. اما باید توجه داشت که از دو راه می توان از جمال مبارک رجا و تمنا نمود. یکی این است که بگوییم "بار الها فلان چیز و فلان چیز برای من خوب است. من می دانم که این چیز است که باید داشته باشم. لطف و مرحمت فرما و آن را به من عطا کن". دوم آن است که بگوییم "تصور من این است که فلان چیز برای من خوب است اما من خوب و بد را تشخیص نمیدهم" میان این دو طریقه تفاوت بسیار است. در آثار مبارکه وارد که "تو به من مهربان تری ..... وقتی ما طلب عون و عنایت از حق می کنیم، نباید الحاح و اصرار ورزیم. در عوض باید رجا کنیم" مرا هدایت فرما و چشمانم را روشن کن تا نصایح مشفقانه ترا به رأی العین مشاهده نمایم. نحوه تفکر و طریقه سلوک و مشی ما باید چنین باشد.

عموما وقتی ما دعا و استغاثه به درگاه الهی می کنیم فکر می کنیم زمانی خداوند اجابت فرموده که آنچه را ما خواسته ایم عطا کرده است. اگر چنین نشد در دل می گوییم فکر نمیکنم خدا دعای مرا شنیده باشد؟ اما باید دانست که اجابت حق از سه طریق انجام می شود: اول، بلی. دوم، نه این برای تو خوب و مناسب نیست. سوم، الآن میقات آن نرسیده، باید صبر کنی و شکبیا باشی. حکایتی به خاطر رسید. گویند پسر بچه ای به مدرسه می رفت و در مدرسه به او درس خداشناسی می دادند. پدرش معتقد به خدا نبود. پسر از پدر خواهش نمود که دوچرخه برای او بخرد. پدر جواب داد که تو می گویی خداوند همه چیز به ما می دهد. پسر گفت بلی. پدر پرسید چرا از خدا نمیخواهی که دوچرخه ای به تو بدهد. پسر گفت بسیار خوب از او تمنا خواهم کرد. چند روزی گذشت و هنوز سرو صورت دوچرخه پیدا نشد. پدر از پسر پرسید آیا برای دوچرخه دعا کردی و پسر جواب مثبت داد. پدر پرسید آیا خدا جواب داد؟ پسر گفت بله، پدر گفت پس دوچرخه کجاست؟ پسر گفت خداوند فرمود حالا وقتش نرسیده، اما جواب داد.

دوستان عزیز، ما معتقد به خدای شنونده دعا و خدای اجابت کننده دعا هستیم و ضمناً معتقدیم که خداوند حکیم و خبیر و علیم است، وقتی دست طلب به سویش دراز می کنیم نباید اصرار ورزیم. باید به ضعف و جهل و نقص خود و نیاز به هدایت و عنایت او مُقَرَّر و مُعْتَرِف باشیم.

فرض کنیم شما می خواهید به پشت بام خانه خود بروید شاید برای اجرای بعضی تعمیرات یا برای استراحت در هوای آزاد یا برای مشاهده مناظر اطراف ولی در هر سه حالت شما قصد و نیت خاصی دارید. حضرت محمد می فرماید: "الصَّلَاةُ مِرْقَاةُ الْمُؤْمِنِ يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ" بدین مضمون که دعا نردبانست که شخص مؤمن بدان وسیله به سوی آسمان بالا می رود. بیایید این سه حالت را در باره مثالی که ذکر کردم مورد مطالعه قرار دهیم. از برای رفتن به پشت بام باید وسیله لازم را که نردبان است جستجو و تهیه نموده محاذی دیوار منزل قرار دهیم. این مرحله تهیه و تدارک است. در مرحله بعدی از نردبان بالا می روم که تطابق با تمعن و تعمق در کلمات نازله دارد. قسمت سوم زمانی است که من پس از تلاوت مناجات نازله، خود لسان به دعا به ساحت پروردگار توانا و جمال اقدس ابهی باز می نمایم و براز و نیاز می پردازم. ولی ما متاسفانه مناجات می خوانیم که مرحله دوم است و از نردبان فوراً برمیگردیم.

این جانب به کرات افتخار آن را داشت که در روضه مبارکه و مقام اعلی و مقام حضرت عبدالبهاء در محضر حضرت ولی امرالله مشرف بوده تا به استماع زیارتنامه مبارکه به لحن هیکل اطهر متباهی گردد. حضرت ولی امرالله در آن مقامات مقدسه بدون کفش نزدیک درب ورود می ایستادند و ما را یکایک حین ورود با قطراتی چند از عطر گل سرخ معطر و معنبر می فرمودند. سکوت تام در آن احیان حکمفرما بود. ما به داخل مقام وارد شده منتظر هیکل مبارک می شدیم. ذات اقدس هنگام ورود، اول به عتبه مبارکه تشریف برده و در صمت بحت سجده فرموده و ما در حالیکه همگی ایستاده بودیم حضرتشان به تلاوت زیارتنامه مبادرت فرموده سپس باردیگر سر بر آستان نهاده و سجده کرده به خارج تشریف می بردند.

وقتی که جناب اولینگا از برای زیارت مقامات متبرکه در ایام حضرت ولی امرالله به ارض اقدس مشرف شدند، هیکل مبارک به ایشان فرمودند که روح انسان سه مرحله را طی می نماید تا به قرب جمال جانان فائز شود. مرحله اولی مرحله رغبت و طلب Attraction است و مرحله ثانیه مرحله اقبال و ایمان Conversion است و مرحله ثالثه اخلاص و جانفشانی Dedication است. حضرت عبدالبهاء نیز در لوحی در باره آهن و آتش بیانی بدین مضمون می فرمایند که وقتی آهن در جوار

آتش قرار گرفت در اثر شعله آن گرم می شود و در همجواری شعله آتش می افروزد و می گدازد. من حکایتی از این قطعه آهن ساختم و آن چنین است که قطعه آهن در گوشه ای از وادی، بیهوده افتاده، سرد و تاریک و زنگ زده. عابری از نزدیکی آن می گذرد و بدو می گوید "هان، خبر خوشی از برای تو دارم. در این نزدیکی ها آتشی در عالم وجود موجود و فروزان است. آیا علاقه ای داری؟ قطعه آهن می گوید بلی. "پس بیا با هم برویم". آن قطعه آهن شبیه نفس جوینده است. آنگاه شخص عابر و قطعه آهن به نقطه ای در دامن کوه رسیده مشاهده می نمایند که دودی سر به آسمان کشیده، عابر به آهن می گوید دود را در آنجا می بینی، این دلیل آن است که آتشی وجود دارد. همان محلی است که ترا خواهم برد. هردو براهشان ادامه می دهند. چون به دود نزدیک شدند، دوست از نفس جوینده می پرسد آیا غرّش آتش را می شنوی و جوینده جواب مثبت می دهد. دوست می گوید این کافی نیست. وقتی نزدیکتر شدند و آتش را به چشم خود مشاهده نمودند دوست از قطعه آهن می پرسد آیا می خواهی نزدیکتر شویم و آهن موافقت می کند. حالا زمانست که آهن احساس گرمی در جوار آتش می نماید. قبلا سرد و جامد بود رفته رفته گرم و نرم می شود. دوست می پرسد می خواهی نزدیکتر شویم و آهن موافق است و نزدیکتر شده جزئی از جسمش که محاذی آتش است سرخ و گداخته می شود. دوست می پرسد که آیا میل داری بقیه جسمت هم بگدازد و آهن جواب مثبت می دهد. دوست بالاخره می گوید پس خود را یکباره در آتش افکن. لهیب نار تمام اجزاء بدن او را در بر می گیرد. حال قطعه آهن نه فقط گرم شده بلکه به درجه احتراق رسیده است. زنگ ها به کلی زائل می گردد و قطعه آهن چنان گداخته شده که به سختی می توان میان او و آتش فروزان فرقی قائل شد.

در این حالت قطعه آهن صفات مختصّه آتش را حاصل نموده است. والسلام.

بر سر اصل مطلب رویم. حضرت ولی امرالله فرمودند سه مرحله وجود دارد، مرحله طلب زمانی است که آهن دود را می بیند و قصد تقرّب او می کند. مرحل دوم مرحله اقبال است و آن در حالتی است که آتش را می بیند و غرّش آن را می شنود و گرمی آن را احساس می کند. در این وقت دوست ما از جوینده دعوت می نماید و سؤال می کند "آیا مایلی که بهائی شوی؟ و جواب می شنود آری. این

مرحله دوم زمانی رخ می دهد که گرما در متون آهن تأثیر کرده است. دوستان عزیزم اگر در این وقت مکث نمایم کار را تمام نکرده ایم. فقط گرما را احساس کرده ایم، و به خود ثابت نموده ایم که به راستی آتشی وجود دارد و وجودش را بر روی کاغذ تأیید می نمایم. اما در اینجا کار به اتمام نرسیده است و مرحله سوم یعنی اخلاص و جانفشانی باقی مانده و آن زمانست که گرما نه فقط در متون آهن نفوذ کرده بلکه درخشش و فروزش آن، ساطع و لائح است و زنگ و آلودگی زائل گشته و رنگ فلز از تاریکی به رخشنده‌گی تغییر یافته است. دیروز صحبت از بدایع عشق و محبت بود، از تفاوت میان مؤمن و عاشق حرف زدیم. فرق آن است که مؤمن کسی است که کارت را امضاء نموده و حقیقت را قبول کرده و لکن عاشق خود را در آتش افکنده و به صفات نارِ عشق متّصف گشته است. ما بهائیان دو وظیفه بر عهده داریم. وظیفه اول سعی و اهتمام در وصول نفوس راغبه به مرحله اقبال تا دین مبین را قبول نمایند و بهائی شوند. وظیفه دوم آن است که بینیم ما و برادران و خواهران روحانی به مرحله سوم رسیده ایم یا نه و در این صورت همت نمایم که خود و دیگران بدین رتبه فائز شویم.

### سؤال هفدهم

اگرچه من نماز می خوانم، آیات الهیه و مناجات تلاوت می کنم و از صمیم دل و جان سعی می نمایم که بهائی خوبی باشم ولی در خود هیچ ترقی و تعالی مشاهده نمیکنم. می دانم که اظهار عجز و ناتوانی ذروه فهم و ادراک است ولی آیا نباید بتوانم تغییری در خود ملاحظه کنم و نشئه بیشتری در قلب احساس نمایم؟ اگر نه، چگونه می توان با اعمال و کردار دیگران را تبلیغ نمود، و چگونه می توان قوت و لمعانی را که در ارتباط با حق در جان و روان احساس می نمایم حفاظت و صیانت نمایم.

**جواب:** صورت مجهودات و فعالیاتی که در این سؤال مطرح گردیده بسیار جالب است ولی نقصی که دارد این است که سؤال کننده یا در میدان تبلیغ ساعی و کوشا نیست یا ذکر از آن ننموده است. این است مفتاح ترقی و تعالی روحانی! این است مفتاح فرح و انبساط معنوی و تقرّب به آستان محبوب حقیقی. پس باید در میدان تبلیغ جهد بلیغ مبذول داریم هرچند ضعیف و ناتوان باشیم. تبلیغ و



تبشیر امر الله در ادیان سابقه به دست کشیشان و طبقه روحانیان صورت می گرفت، روحانیانی که اغلب دستمزدی هم برای کار خود دریافت می داشتند و بدین ترتیب تبلیغ به حرفه و پیشه تبدیل گشت. در دیانت بهائی، جمال قدم و اسم اعظم این حرفه را منسوخ فرمودند و مسئولیت آن را بر دوش افراد یاران الهی قرار دادند. شیر آب را در نظر آرید، در پشت شیر، مخزنی از آب پاک گوارا قرار دارد ولی شیر بسته است. ما به خود نظر کرده و چون شیر بسته است می گوئیم من آب را احساس نمیکنم. جز خشکی در خود نمی بینیم!! به نظر حقیر سؤالیکه مطرح است همین حالت را دارد. جواب آن است که شیر آب بسته است و به همین مناسبت احساس خشکی می کنید. درب جان بگشا تا آب زندگانی به شما برسد و از طریق شما جهانیان را سیراب نماید. دشت و دمن مهیا است و نیاز به فوران آب از برای آبیاری و کشتکاری دارد. باب دل مفتوح نماید تا خود سیراب شوید و اراضی قلوب نیز سقایه گردد، آنوقت ملاحظه خواهید فرمود چه نشئه و نشاطی خواهید یافت.

در یکی از الواح، حضرت عبدالبهاء رابطه یاران الهی را با حضرت باری و آیین الهی تعریف و تفصیل می فرمایند که بر دو قسم است. یکی رابطه گل و باغ است و دیگری رابطه آفتاب و شعاع اوست. حضرت عبدالبهاء می فرمایند امید من چنان است که رابطه ما شبیه رابطه آفتاب و شعاع آن باشد. حال بیاید در باره کلام حضرت عبدالبهاء تأمل و تفکر نمایم و دقت کنیم چرا حضرتشان نوع دوم را می پسندند. نوع اول یعنی رابطه گل و باغبان چه مانعی در بردارد؟ نوع اول حکایت باغ و بوستان است که گلستان امرالله بحساب می آید و من چون گلی از این گلستانم. من می گویم متعلق به این گلستانم. این بوستان را دوست دارم و بدان افتخار می کنم. من بنام این باغ تسمیه شده ام زیرا بهائی ام. حال توجه بمثل شعاع و آفتاب نمایید. شعاع می گوید من از آفتابم. من متکی به آفتابم. من آفتاب را دوست دارم و اسم من با آفتاب مربوط است. یعنی آنچه را گل در باره گلستان می گوید، شعاع نیز در باره آفتاب می تواند بیان نماید ولی فرق بی انتها در میان است و آن این است که اگر یک شعاع را در نظر آرید و سپس شعاع دیگر را بدان بیامیزید، آندو شعاع به یک شعاع مُنَجَّر و مُبَدَّل می گردند. اگر نُه شعاع را به یکدیگر مُتَّصِل نمایید مبدل به یک شعاع می گردد. اگر گلی را در جوار گل دیگری قرار دهید دو گل می شود و اگر با نُه گل دیگر بگذارید دسته گل زیبایی درست می شود

ولی بالاخره نه گل اند نه یک گل. فرق دیگر در آن است که اگر شعاع آفتاب خودپسندی داشت و گل نیز خودپسندی داشت، آیا شعاع به شعاع دیگر می گوید من از تو بهترم چون درازترم و روشن ترم؟ نه و لکن گل ممکن است به گل بنازد و بگوید من از تو بلندترم. گل دیگر ممکن است جواب دهد بسیار خوب اگر تو بلندتری اما بین رنگ مرا، چقدر زیبا و دلرباست. باری این مثال در عالم گل و ازهار یافت نمیشود ولی در عالم انسان موجود و مشهود است زیرا بشر نخوت و خودستایی دربر دارد. بین شعاع آفتاب و گل همچنین فرق دیگری است. گل نیازمند و متکی به شعاع آفتاب است. آفتاب منبع نور و مصدر گرما از برای گل است. گل اخذ می نماید و شعاع به کمال رأفت عطا می کند. بیایید دقت نمایم که آیا گل بودن خطاست؟ یک فرد ممکن است آرزو نماید چون گلی در گلستان جمال مبارک ظاهر شود. باید بدانیم که اشکالی ندارد اما حضرت عبدالبهاء می فرمایند گل بودن حدّ ادنی است زیرا در این رتبه شما از دریافت کنندگان می شوید. لکن میل و رضای محبوب آفاق آن بود که ما راضی به حد اقل نشویم بلکه نظر به حدّ اعلی نمایم و بمانند شعاع آفتاب، بخشنده باشیم و موجب رشد و نموّ گل شویم. این رویه در تبلیغ نیز صادق است. وقتی لسان به تبلیغ می گشاییم چون شعاع آفتاب عمل کرده ایم.

در اینجا می خواهم فقراتی از بیانات حضرت ولی عزیز امرالله را در باره ایتالیا و مردم ایتالیا و احبای ایتالیا با شما در میان بگذارم. هیکل اطهر در باره این کشور و تاریخ آن چنین می فرمایند:

"دارای سوابق درخشان در آداب و رسوم دین اند، و حائز معروفیت عظیمه در خدمات مبذوله، مرکز و محور و حصن حصین اقدم و اقوی کلیسای مسیحیت اند و مقرر حکومت کشوری که مردمانش به علت صفات بارزه ذکاوت و فتوت در عداد یکی از موازین شاخصه عالیّه قاره اروپا قرار دارد."

(ترجمه)

ذکر غیرت و شهامت احبای ایتالیا را می فرمایند و ممیزات روح ایتالیایی را توصیف می نمایند که متمسکند، و وفادار، مخلصند و ثابت و منقطع و فداکار. احساس تضامن و تکافل دارند و عزم راسخ در حصول کامیابی و ولاء بینظیر و مثلی. آیا بیش از این می توان گفت؟ ملاحظه نمایید حضرت ولی امرالله چقدر نسبت به شما محبت داشتند! وقتی که ذکر خصائل و مکارم شما را می نمایند ببینید

چگونه نعت و تعریف می کنند، می فرمایند: "بسیار معزز و مکرم، با مناعت و مردانگی، بیدار و هشیار، بسیار محبوب. شما باید هر روز ممنون و سپاسگذار جمال مبارک باشید که حضرت ولی امرالله شما را این چنین دوست داشتند و ذکر محاسن شما را می فرمودند و حال در ملکوت ابهی ناظر و مترصدند که جامعه بهائیان ایتالیا به چه موفقیتی نائل می گردد!

### سؤال هیجدهم

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

«خیرات و مبرّات بنام متصاعدین الی الله محبوب است.»

ولی از جهت دیگر در آثار مبارک زیارت می نمایم که تمسک به اسماء در نظر حق مقبول و ممدوح نیست. چگونه در قبال این تضاد باید عمل نمود.

**جواب:** این سؤال کمی پیچیده و بغرنج است و نیاز به شرح و بسط دارد بنابراین اگر جواب بطول انجامید پوزش می طلبم. ملاحظه فرمایید، وقتی ما خیرات و مبرّاتی برای خاطر عزیزی می نمایم یا آنکه تبرّعی به نام یکی از متصاعدین الی الله تقدیم می نمایم، این عمل خیر باعث بهجت و مسرّت روح متعارج الی الله در ملکوت ابهی می گردد. حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله این عمل مرور را تحسین می فرمایند و یاران را به اجرای آن تشویق می نمایند و بیت العدل اعظم تبرّعات بسیاری به نام نفوس متصاعده دریافت می نمایند. حضرت عبدالبهاء در بیان عالم بعد می فرمایند که در آن عالم نام و نشانی وجود ندارد بنابراین آیا من و شما قادر هستیم آن عالم را ادراک نمایم؟ البته نه زیرا ما در بطن این عالم محدودیم و چون به جهان دیگر قدم نهاده ایم نمیتوانیم آن عالم را درک نمایم. ممکن است شخصی سؤال نماید اگر چنین است پس علت چه بوده که حضرت عبدالبهاء ابواب مقام اعلی را به نام نفوس مختلفه تسمیه فرموده اند؟ حضرت ولی امرالله نیز چنین فرموده اند. هیکل اطهر دروازه ای را در بهجی "باب کالینز" نامیدند. اگر ما باید خود را از ملکوت اسماء فارغ و منقطع سازیم پس چرا حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله این اسامی را عنایت فرموده اند. باید

بدانیم فرق است میان آنکه من بگویم "من می خواهم یکی از درهای بهجی به نام من موسوم شود و آن را باب نخجوانی بخوانید" و آنکه حضرت ولی امرالله بصرافت طبع بابی را بافتخار خانم کالینز نصب فرمایند. اگر من بخواهم مبلغی از برای قوس و یا ابنه قوس و یا طبقات مقام اعلی تقدیم نمایم و فی المثل بگویم "من مبلغ پنج میلیون دلار تبرع می نمایم مشروط بر آنکه نام مرا بر روی یکی از ستونها و اعمده یکی از ابنه ها حک و ثبت نمایید، آیا این صحیح است؟ یا اظهار نمایم من حاضریم یک حظیره القدس برای شما ابتیاع کنم مشروط بر آنکه آن را حظیره القدس نخجوانی بنامید؟ این بنیادها انظمة اساسیه آیین الهی بشمار می آیند، چگونه می توان نام خود را بر حظیره القدس یا مشرق الاذکار قرار دهیم؟ البته جائز نیست.

من میدانم چند نفر از دوستان حاضر در این جلسه از شهر نیس در جنوب کشور فرانسه دیدن کرده اند؟ در آن شهر بنای زیبایی به عنوان حظیره القدس وجود دارد. در نیس یکی از احبای نازنین زندگی می کرد و من علاقه مند نام او را ذکر نمایم زیرا هیکل مبارک به او علاقه فراوان داشتند. اسم این شخص سلیم نونو بود. سلیم نونو تصمیم گرفت حظیره القدس برای شهر نیس خریداری نماید و وجه آن را هم در اختیار داشت ولی نمیخواست که حظیره القدس بنام او باشد. این را هم بدانید که این حکایت را من از زبان سلیم نشنیده ام بلکه احبای نیس برای من تعریف کرده اند. احبای نیس بیان داشتند که او نزد یکایک ما آمد و گفت شما می دانید که من قصد خرید حظیره القدس دارم. شکی نیست که من حق ندارم از شما تقاضا کنم وجهی تقبل نمایید ولی تقاضا می کنم مقداری حتی یک فرانک هم شده لطف کنید. این فضل را بفرمایید تا در آینده کسی نگوید سلیم نونو حظیره القدس خرید بلکه خواهند گفت احبای نیس حظیره القدس ابتیاع نمودند.

یاران عزیز، روش و شیم ما اهل بها در تقدیم تبرعات باید چنین باشد. این است که در عالم بالا نام و نشانی نیست. فی الحقیقه اسم و رسم چیست؟ وهم و خیال محض است. آنچه اهمیت دارد آن است که پروردگار بیهمتا و جمال اقدس ابهی مستحضر باشند و حق می فرماید اوست بینا و شنوا و دانا. او آگاه است بر آنچه ما عمل می نمایم، چه به نام خود باشد و چه به نام دیگران. اصل آن است که خدمت لوجه الله باشد و برای حُبّ و ولای او لاغیر.

## سؤال نوزدهم

حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب مبارکه خطاب یکی از احبای الهی می فرمایند:

«نقض به مثابه جذام است و ما باید از تقرّب به آنان پرهیز نماییم.»

به نظر شما حضرت عبدالبهاء در باره بعضی از ناقضین چنین می فرمایند یا آنکه بیان

مبارک جمیع ناقضین را دربر می گیرد؟ امروزه نوشتجات آنها در اینترنت موجود

است، راه و روش ما چگونه باید باشد؟

**جواب:** همانطور که مستحضرید دو نوع مجازات در قبال تمرد و نافرمانی وجود دارد. یکی طرد اداری و دیگری طرد روحانی. از لحاظ طرد اداری، طرد یا انفصال یعنی محرومیت از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، عدم مشارکت در جلسات ضیافت نوزده روزه، عدم تعیین و انتصاب در لجنات مختلفه امریه است. محافل روحانیه از انتخاب آنان از برای ایراد نطق و خطابه در مجامع عمومی از قبیل جامعه بهائی خودداری می نمایند ولی افراد بهائی مجازند با آنان مراوده و معاشرت نمایند، حتی ما مأمور و مکلفیم که با آنان با لطف و مهربانی معامله نماییم تا به جبران خطای خود پردازند.

اما طرد روحانی، از دوران جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله و امروزه در ایام بیت العدل اعظم الهی، عامل اساسی و تغییر ناپذیر طرد روحانی، عدم اطاعت و انقیاد از مقام ریاست و قیادت جامعه بهائی است. حال ببینیم چرا این مسئله حائز اهمیت قُصوی است؟ زیرا ارتباط مستقیم با میثاق الهی دارد. در ادیان سابقه عهد و پیمان وجود داشت ولی به شکل و صورت میثاق در این شرع اعظم نبود. در آیین جمال مبارک عهد و پیمان از منصوصات قاطعه و مُحکّمات مسلّمه و اُمّهات مسائل است و دلیلش آن است که این آیین مُقدّر است صلح اعظم و وحدت عالم انسانی را در پهنه جهان مستقرّ نماید. حضرت عبدالبهاء می فرمایند قوه میثاق است که محور وحدت عالم انسان است. این است که ما برای اولین بار دارای جامعه جهانی و مدّیّت جهانی خواهیم شد. جامعه جهانی نیاز به مرکز جهانی دارد. اگر مرکز جهانی ضعیف و ناتوان گردد، و از نفوذ و هیمنه باز ایستد، امور در مسیر مطلوب جریان نیابد و بدایع وحدت و مدّیّت رخ ننگشاید.

ما دو مَثَل برای نقض داریم، یکی را حضرت عبدالبهاء بیان فرموده اند و دیگری از حضرت ولی امرالله است. آنچه امروز در این جلسه مطمح مذاکره قرار گرفته کلمهٔ جذام است که حضرت عبدالبهاء ذکر فرموده اند. می فرمایند افرادی که نسبت به مرکز امرالله چنین احساسی دارند مریضند، بمانند آن است که به مرض جذام گرفتارند. وقتی با آنها نشست و برخاست داشته باشیم، تصور می کنیم که می توانیم آنها را به ظل امرالله برگردانیم، شبیه مطرودین اداری. و لکن حضرت مولی الوری می فرمایند "من طیب حاذق هستم. من این مرض را می شناسم. شما موفق نخواهید شد و آنها شما را در عوض به مرض خود مبتلا خواهند کرد و به این دلیل باید آنها را به خود واگذارید به همان طرز که با جذامیان رفتار می شود. مثلی را که حضرت ولی امرالله در شرح حال ناقضین ذکر فرموده اند مَثَل سرطان است. می فرمایند اگر جزئی از کالبد انسانی مبتلا به سرطان گشت، آن جزء را از بدن جدا و منفصل می نمایند تا بتوان اجزاء دیگر را حفظ و صیانت نمود. البته ملاحظه فرموده اید که حتی بعد از آنکه عضو سرطان زا از بدن جدا شد، مریض تحت معالجه اشعه مغناطیسیه قرار می گیرد زیرا ممکن است اعضاء همجوار نیز تحت تأثیر مرض سرطان واقع شده باشد.

اما در باره مطالبی که ناقضین در اینترنت منتشر می کنند چه باید کرد؟ در ایام حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله اینترنت نبود ولی روزنامه بود و ناقضین مقالات خود را درجرائد منتشر می ساختند. اما احباء چه می کردند؟ آنها این مقالات را نمیخواندند و در باره آن بحث نمیکردند زیرا می دانستند در وجودشان تأثیر نامطلوب باقی می گذارد. همین رویه را باید امروزه با مقالات ناقضین در اینترنت انجام داد.

## سؤال بیستم

لطفا چه رشته تحصیلات دانشگاهی را برای جوانان توصیه می فرمایید؟ آیا رشته حقوق بین الملل مناسب است؟

**جواب:** از حضرت ولی امرالله این سؤال به کرات پرسیده شد و جوابهای مبارک را در اختیار داریم. توجه بفرمایید، هر دختر و پسر جوان باید از خود سؤال نماید که ذوق و استعدادش در چه زمینه است؟ جواب این سؤال برای همگان یکسان نیست. حتی در بین افراد یک فامیل، میان اطفال نیز تشابه کامل وجود ندارد. بنابراین احسن و اولی آن است که با والدین و معلمین یا نفوسی که آنان را به خوبی می شناسند و یا به آنها اعتماد و اطمینان دارند شور و مشورت نمایند. در حقیقت جواب این سؤال شور و مشورت است و هر قضیه را باید جداگانه مورد مشورت قرار داد. در ایامی که این جانب در دانشگاه بتحصیل مشغول بود دو دانشجوی دیگر نیز بتحصیل ادامه می دادند که اتفاقاً برادر بودند. یکی در رشته مهندسی بود و دیگری پزشکی می خواند. هر دو برادر با من دوست بودند. آنها می گفتند که پدر ما می گفت که من فقط دو پسر دارم. دلم می خواهد یکی مهندس شود و دیگری پزشک و رو به ما کرد و گفت تو مهندس بشو و تو طبیب. هر دو در رشته خود بسیار ضعیف بودند و نمراتشان حقیر و پایین بود و هر دو نسبت به رشته تحصیل خود بی اعتنا بودند. این کار اشتباهی است. بعید نیست آنکه رشته مهندسی می خواند وقتی فارغ التحصیل بشود خانه ای بسازد که احتمالاً فروریزد و دیگری که پزشکی می خواند داروی اشتباهی به مریض خود بدهد. این است که وقتی از محضر مبارک در باره رشته تحصیلی سؤال می شد جوابی به این مضمون عنایت می فرمودند که رشته ای را انتخاب نمایید که وقتی به درجه رشد و بلوغ نائل شدید بتوانید در آن مجال برحسب استعداد خود بدیگران استفاده شایان برسانید. به نظر حقیر رشته حقوق بین الملل بسیار مناسب است مشروط بر آنکه به این رشته علاقه مند باشید.

## سؤال بیست و یکم

این جانب تا انتهای تحصیل و نیل به رشتهٔ دکترای هنوز یکسال و نیم دیگر باقی داریم. آیا بهتر است در این ایام بحرانی، اوقات خود را در خدمت امرالله صرف نماییم یا آنکه به اتمام تحصیلات خود پردازیم؟

**جواب:** در این ایام حصول درجات عالیّه تحصیل کمال اهمّیت را دارد. در گذشته درجه لیسانس احترام خاصی داشت. دانشنامه دبیرستان کافی به نظر نمیرسید. در دوران جوانی ما یعنی در دهه های اول قرن، روال چنین بود. ولی با گذشت زمان همه چیز تغییر یافت. در این ایام درجه لیسانس حائز اهمیتی نیست و شبیه دیپلم دبیرستان در سابق می باشد. امروزه باید حدّ اقل دارای دیپلم فوق لیسانس بود و الاّ مردم به حرف شما اعتنائی نمیکنند. چگونه اوقات خود را تنظیم و تقسیم نمایید امری است که در طول حیات شما را به خود مشغول می سازد. اگر مسئله تحصیل شما در دانشگاه نیست، ممکن است موضوع انتخاب کار و مشغله شما باشد. آنچه اهمّیت دارد آن است که شما بتوانید بر اساس شرایط زندگی، اوقات خود را بین خدمت و بالأخص تبلیغ امر الهی و کار و مشغله اداری تقسیم نمایید. اگر موفق شدیم تعادل و تناسبی بین ایندو جنبه زندگی فراهم نماییم به نحوی که به هیچیک لطمه ای وارد نیاید، در حیات خود به نجات و فلاح دست یافته ایم. حضرت عبدالبهاء مثلاً دو بال پرنده را در بسیاری از موارد مُشابه ذکر می فرمایند. ما نیاز به هردو جناح داریم. می فرمایند که تمدنّ مادی و تمدنّ معنوی به مثابه دو جناح اند.



## سؤال بیست و دوم

آیا بیت العدل اعظم در مستقبل ایام شرح و توضیحی در باره اینکه چرا نمیتوان امام الرحمن را به عضویت بیت العدل اعظم انتخاب نمود بیان خواهند نمود و یا فهم و ادراک این مسئله به میزان رشد معنوی فرد و جامعه بهائی موکول و مشروط خواهد گشت؟

**جواب:** این مسئله یعنی عضویت رجال در بیت العدل اعظم به کرات و مرات مورد پرسش قرار گرفته و در گذشته از محضر حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله نیز سؤال شده و همچنین از بدو تأسیس بیت العدل اعظم تعداد بسیاری از رجال و نساء نیز استفسار نموده اند و گمان می برم تا مدتی در آتیه هم این سؤال تکرار خواهد شد. علت ذکر "تا مدتی" چیست؟ وقتی در زمان گذشته از محضر حضرت مولی الوری سؤال نمودند، هیکل اقدس بدو طریق جواب دادند. یکی آنکه این حکمی است که از سماء مشیت الهی نازل گشته، و طریقه دیگر آنکه هیئت جامعه محتاج وصول به درجه بلوغ است و وقتی میقات آن برسد دلیل این امر چون شمس فی وسط النهار واضح و آشکار خواهد شد. برخی از یاران بیان داشته اند بسیار خوب ما صبور و شکیا خواهیم بود و لکن سؤال دیگری پیش می آید و آن این است که آیا مظهر ظهور آینده این حکم الهی را تغییر خواهد داد؟ چگونه می توان دست مظهر ظهور آینده را مکتوف و مغلول دانست!!

## سؤال بیست و سوم

رفتار ما با دوستی که از جرگه امر خارج می شود چگونه باید باشد؟ مشی و سلوک اعضاء عائله اش و سایر یاران الهی با او باید بر چه منوال صورت گیرد؟

**جواب:** این سؤال خوب و بجایی است و به نظر من احباءالله متوجه نیستند که در قبال نفوسی که به دلائل شتی از امر الهی کناره جویی می نمایند مسئولیت دارند. جمال اقدس ابهی در ضمن الواح متعدده ما را در درک و حمل مسئولیت در چنین مواقعی هدایت و رهبری می فرمایند. فی المثل در طی یکی از الواح مقدسه می فرمایند احبای الهی باید تصور نمایند که آنها تنها خادم امرالله در عالم

امکان اند. مطلب در این است که ما سرعت تام در نظر می آوریم که دیگران چه باید بکنند و چه وظیفه ای بر دوش دارند ولی اغلب در باره آنچه ما باید انجام بدهیم فکر نمیکنیم. همانطور که دین و ایمان ما متکی بر ایمان دیگری نیست، به همان طرز خدمات و فعالیتات ما در سبیل امر الله هم نباید موکول و متکی بر حرارت و خمودت و سوء رفتار دیگران باشد. من بهائی نمیشم چونکه دیگری بهائیت و من از امر کناره جویی نمیکنم چونکه دیگری کرده است. ایمان من مربوط به من و پروردگار من است. باید بین من و جمال اقدس ابهی رابطه شخصی وجود داشته باشد و من مسئولیت خود را دریابم و به آنچه لازم است عمل نمایم و متکی بدیگری نشوم.

لوح دیگری از سماء طلعت عزّ احدیه در این خصوص نازل و ملخّص آن این است که هر یک از یاران رحمانی باید خود را پدر یا مادر جامعه محسوب نماید. حال تصوّر بفرمایید که شما پدر جامعه هستید، شما با احتمال قوی می گوئید من ناتوانم، ناپاکم، نادانم، چه می توانم بکنم؟ اینجا محفل وجود دارد، مشاور موجود است، عضو هیئت معاونت داریم و آنها باید در باره این مورد اقدام نمایند. من کیستم؟ هروقت جمالفدم صحبت از این می فرمایند که باید به مثابه پدر از برای دیگران باشیم، معنی آن این نیست که حق ما را بهتر از دیگران می داند. ابداً چنین نیست! مسئله نباید چنین تصور شود که ما بر دیگران تفوق داریم، بلکه وقتی حق می فرماید شما مسئولیت دیگران را در جامعه بر عهده دارید بمانند آن است که پدر یا مادر جامعه هستید. اگر می بینیم که شخصی از صراط الهی انحراف حاصل می نماید، نباید ساکت بنشینیم و بگوییم این به ما ربطی ندارد و از وظایف محفل است و آنها بهتر می دانند. حضرت بهاءالله می فرمایند ما ابوین جامعه هستیم. تمام افراد جامعه به مثابه فرزندان ما می باشند و ما مکلفیم رعایت حالشان بنماییم. حق می فرماید جمیع افراد بشر پروردگان ید عنایتند. اگر من مشاور باشم و یا به عضویت محفل روحانی محلی و یا ملی و یا یکی از لجنات تابعه برگزیده شوم بسیار خوب است ولی این مسئولیت اساسی مرا تغییر نمیدهد بلکه عضویت، خدمت و مسئولیت اضافیست.

جمال مبارک می فرمایند هیئت جامعه انسانی چون هیکل بشری است. جامعه بین المللی بهائی و یا جامعه ملی بهائی نیز بمانند هیکل بشری است. اگر عضوی متألم شود، همه اعضاء دردمند می گردد.

جمع ارکان و جوارح بدن متأثر می شود. احباء باید به بدایع محبت و حکمت متشبث گردند و در امور با یکدیگر به عقد مشورت نشینند. اگر فی المثل من مشاهده نمایم که یکی از اعضاء جامعه راه خمودت و جمودت می پیماید، حدّ اقل کاری که می توانم انجام دهم آن است که به محفل روحانی محلی رجوع نمایم و اطلاع دهم که شخص مزبور در زحمت و مشقت افتاده و از تمسکش بامرالله کاسته و از محفل رجا نمایم شور و مشورت فرمایند و به آنچه لازم و ضروری است عمل فرمایند. شاید اعضاء محفل روحانی از این موضوع اطلاعی نداشته باشند و یا حصر توجه به مسائل اخری کرده اند. باری وقتی شما به محفل روحانی رجوع نمایید آنها به مطالب شما گوش فرا داده و امعان نظر می فرمایند که علت کناره جویی این فرد بهائی چیست و احتمالاً تصمیم لازم اتخاذ می نمایند. این نوعی از انواع شور و مشورت است.

نوع دیگر از مشورت آن است که مستقیماً با افراد فامیل و دوستان آن فرد تماس حاصل شود و استفسار گردد چگونه می توان در این خصوص کمک و مساعدت نمود. اگر در قلب احساس کنیم و این عواطف را با دعا و استغاثه همراه نمایم، خداوند باب رحمت می گشاید و فضل و عنایت شامل حال می فرماید تا این شخص براه راست رجوع نماید. اگر به یاد آورید حضرت مسیح مثل گوسفند و شبان را بیان فرمود. در بیش از نود درصد از وقایعی که منتهی به برکناری نفوس از صراط مستقیم الهی گشته معلوم و واضح شده که علت اصلی رفیق ناباب و معاشرتهای نابجا بوده است. بنابراین در چنین قضایایی باید هر واقعه را جداگانه مورد دقت و بررسی قرار داد و روشن نمود که چگونه می توان کمک و مساعدت کرد. خداوند کریم عون و عنایت خواهد نمود.

## سؤال بیست و چهارم

در چه زمان حکومت جهانی بهائی تحقق خواهد یافت؟ آیا اکثریت اهل ارض باید اقبال نمایند یا آنکه عالم انسانی اصول تعالیم بهائی را رعایت خواهد نمود؟ در این صورت نظم بدیع جهانی چگونه تأسیس خواهد شد؟ در حالاتی که بهائیان حائزین اکثریت اند، آیا آنان نظم بدیع جهانی را متحقق می سازند؟ آیا ممکن است میقات آن را بیان بفرمایید؟ به نظر شما وضع و موقعیت جامعه بین المللی بهائی در سازمان ملل متحد چگونه خواهد بود؟

**جواب:** باید نخست شرحی در مقدمات این قضایا ذکر شود و سپس در باره تطبیق اطلاعات وارده مطالبی عنوان نمود. وقتی به توابع مبارکه حضرت ولی امرالله مراجعه می نمایم ملاحظه می کنیم که هیکل مبارک اشاره به دو جریان می فرماید، یکی منفی و دیگری مثبت. جریان منفی را مرحله تجزیه و فروپاشی جامعه می خوانند و جریان مثبت را مرحله تکامل و هم بستگی می نامند. مرحله تکامل به دو قسمت منقسم می گردد. در قسمت اول شؤون مثبت است که جامعه انسانی در طریق وصول به وحدت و تعاون انجام می دهد و قسمت دوم مشمول فعالیتهایی است که احبای الهی در سبیل تحقق وحدت و یگانگی با تشدید ارکان نظم اداری بهائی مجری می سازند. این دو قسمت همزمان و بموازات یکدیگر قرار دارند. بیاید فی المثل قرن بیستم را با یکدیگر بحث و مطالعه نمایم. در این صد ساله گذشته چه وقایعی رخ داد؟ توصیه می نمایم بیانیه ای را که اخیراً دفتر اطلاعات عمومی بهائی در مرکز جهانی تحت عنوان "کی آینده را می نویسد" تدوین نموده و در تشریح و تفصیل وقایع یکصد سال گذشته است مطالعه نمایید. در زمینه مرحله تکامل، حوادث بسیار امروزه در جهان در سبیل تعاون و تعاضد عمومی و صلح جهانی بوقوع پیوسته که در قرون ماضیه شبه و مثلی نداشته است. بر یاران الهی امروزه پوشیده نیست که چرا حضرت عبدالبهاء در آغاز قرن فرمودند این قرن "قرن انوار است". ما الیوم در دوره سازمان ملل متحد قرار داریم. قدرت و توانایی این سازمان روز بروز افزایش می یابد. به یاد آورید قضیه کویت و عراق را که چند سال قبل بوقوع پیوست و ملاحظه

فرماید چگونه سازمان ملل قدم فرا نهاد و با مداخله نظامی موافقت نمود تا کشور کویت استقلال خویش را حفظ و وقایت نماید. جامعه بهائی نیز دفتر جامعه بین المللی بهائی در شهر نیویورک برقرار نموده است که دائماً با انجمن ها و لجنات مختلف سازمان ملل متحد در تماس است. در حقیقت وقتی احتیاج به تعیین رئیسی از برای لجنات تابعه پیش می آید اکثراً ترجیح می دهند که بهائی باشد. روابط متقابل و وثیقی بین دفاتر ما و فعالیتهای سازمان ملل متحد در زمینه خدمات انسانی، چه در نیویورک و چه در ژنو، وجود دارد.

بیت العدل اعظم امیدوارند که نمایندگیهای معهد اعلی در ادارات تابعه سازمان ملل متحد سعی بلیغ در شرح و بسط مبادی و تعالیم حضرت بهاءالله مبذول نمایند، و بدین وسیله اهمیت جهان بینی و لزوم عنصر معنوی و روحانی را در آنچه انجام می شود تأکید نمایند.

اما در باره مسئله اکثریت و اقلیت، حضرت ولی عزیز امرالله نحوه ترقی و تعالی جوامع بهائی را در هر اقلیمی از اقالیم عالم توضیح داده اند. جامعه بهائی در آغاز در اقلیت قرار دارد و با طی زمان به اکثریت مبدل می شود و هر هنگام جامعه امر در هر کشوری به چنین موقعیتی رسید، هیکل مبارک مراحل را که باید بعداً طی نماید ذکر فرموده اند. الان وقت کافی در اختیار ندارم تا جمیع این مراحل را بتفصیل بیان نمایم. جمال اقدس ابهی نیز این قضایا را قبلاً پیش بینی فرموده و متذکر می گردند که جمیع امور دولت به بیت العدل اعظم راجع است. بنابراین وقتی بهائیان اکثریت جامعه را در کشوری تشکیل دادند و اگر واقف بدین امور نبودند، بیت العدل اعظم آنانرا قیادت و رهبری خواهند فرمود زیرا هدایتهای مبارکه در این زمینه موجود و در اختیار است. حضرت ولی امرالله می فرمایند امور در این مسیر جریان خواهد یافت و ممالک یکی پس از دیگری به نصابی خواهند رسید که جامعه بهائی اکثریت جمعیت بلاد را تشکیل خواهد داد. در خلال این احوال، سازمان ملل متحد نیز نطاقش توسعه خواهد یافت و قوی تر و جهانی تر خواهد شد و تبدیل به دولت عظیم جهانی باحکومتی جهانی خواهد گردید. جمیع این مواضع در توابع مبارکه موجود است.

باری امور در دو مسیر جریان می یابد، اول تغییر و تبدیل سازمان ملل متحد به حکومت جهانی و دوم جریان ترقی و تعالی عالم بهائی که بدایتاً اکثریت را در اقلیمی از اقالیم جهان تشکیل می دهند سپس

در اقالیم سائره و بالاخره در اکثر ممالک جهان. در آن ایام فرخنده البته روابط وثیقه متینه بین اتّسع نطق جامعه بهائی و سازمان ملل متحد و حکومت جهانی آن برقرار خواهد شد.

حضرت ولی امرالله می فرماید حد اقل دو مرحله تا تحقق صلح اصغر باقی مانده است. اول مرحله ظهور و استقرار است و مرحله ثانی مرحله تدعیم و استحکام. به نظر حقیر مرحله استحکام در نتیجه فعل و انفعال متقابل نظم بهائی با انظمه تابعه صلح اصغر فراهم می گردد. آنگاه صلح اصغر توسعه و تقویت می یابد و بالاخره بین دو نهر و بحر، ادغام و هم پیوستگی حاصل می شود و (مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ) و در اثر این ادغام، صلاهی صلح اعظم الهی مرتفع خواهد گردید.

### سؤال بیست و پنجم

"این تاریکترین ساعت است، به سوی فجر بشتابید"

این جمله قسمتی از یکی از پیام های رضوان بیت العدل اعظم را تشکیل می دهد.

لطفاً بیان بفرمایید مقصود معهد اعلی چیست؟

**جواب:** بسیار خرسندم که این سؤال بعد از مطلب حکومت جهانی مطرح شده است. به نظر حقیر منظور بیت العدل اعظم فجر طلوع آنچه را ما اکنون بحث کردیم می باشد، در حقیقت یعنی فجر ظهور صلح اصغر.

یاران عزیز و محبوب من، فکر می کنم به خاتمه این جلسات رسیده ایم. می خواهم اغتنام فرصت نموده با شما خداحافظی نمایم. این سه روزه که با هم بودیم یکی از پرهیجان ترین ایام زندگانی من محسوب است. ملاقات یاران ایتالیایی اثرات عمیقی در جان و روان من داشت و وقتی وجوه نازنین مهاجرین این مناطق را می نگرم، چه ایرانی و چه غیر ایرانی، مشاهده می کنم که چه زیبا به آداب و رسوم ایتالیایی مزین و مطرّز شده اند. شما در حیات آنها نفوذ و رسوخ نموده اید و روح پرفتوحی از عشق و محبت نیز در جمع مهاجرین حکمفرماست. همچنین با برخی از اعضاء محفل روحانی ملی در یوم اوّل ملاقات حاصل شد و اطمینان دادند که آنان از صمیم قلب برای نصرت و پیروزی آیین نازنین

در این کشور زیبا سعی و کوشا خواهند بود. ارتباط وثیق و گرمی که بین مشاور عزیز و مقیم کشور و محفل روحانی ملی در این اقلیم پابرجاست موجب فرح و ابتهاج قلب این جانب است. بیت العدل اعظم در پیروی از رویه مولای توانا حضرت ولی امرالله به کرات و مرات مرقوم داشته اند که موقفیت فعالیتهای بهائی در پهنه گیتی منوط و مشروط به روابط ودیة و همکاری نزدیک بین مؤسسه مشاورین و محافل روحانیه ملیّه است و همچنین مربوط و موکول به مشارکت قویّه متینّه بین محافل روحانیه محلیه و اعضاء هیئت معاونت و مساعدین ایشان می باشد. مولای مهربان و بیت العدل اعظم بیان داشته اند که این مؤسسات بمانند دو جناح اند و باید با یکدیگر تشریک مساعی نمایند. وقتی آینده را می نگریم و آنچه را مولای عزیز و مهربان در مدح و ثنای جامعه بهائی ایتالیا مرقوم فرموده اند به خاطر می آورم، قلباً و قالباً اطمینان حاصل می نمایم که کشور ایتالیا به آنچه ایزد رحمن در این برهه زمان مقدر و معین فرموده است نائل خواهد شد.

# GUFT-U-SHINÚD

by  
'Alí Nakhjavání



'Aṣr-i-Jadíd Publisher  
Darmstadt, Germany  
2003